TRANSLATION BHAGWATH GEE…

(A book on Hinduism in Persian)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گیتا (منظوم)

نستعلیق معمولی - ۱۹ویں صدی ء

Geeta (poetic form)

Nastaliq - 19th Cent. A.D.

PACC. 184 CAT. 2134

[illegible]

PACC 184

[illegible] سیر دگوشش
همی بگذار [illegible] بیارایم
چو اینجا را به لطف استاد [illegible]
برای جنگ و تیبان رفت در [illegible]
هر بیت برگروه دشمن افتاد
شکم اندر راند پادشاهی
[illegible] سر شه
قضا را اندر زد زری با دل شاد
که از فضل شما شد کام حاصل
شد از لطف برهمن بر درست
به شکر سلطنت جلب نتوان کرد
قبول دعائیش گردد اما
وزان جنگ [illegible] خلعت
نصیبه بر یکی زان انجمن یافت
کاندر [illegible] بر [illegible]

ز راه وحشت باشی هم آغوش
که باشد ایمنی از هر بلایم
وصیت بر تن خود این دعا را
رسیدش [illegible] فتح [illegible] در
چو اوراق خزان رفتند بر باد
رسیدش فرمان روا تا جای
گروه دشمنان یکسر بدر شد
ستمگر [illegible] بدین مضمون برآورد
نگین شان در جهانم نام حاصل
بس از آن هر دم خشم رحمت
[illegible] توان ملک جهان کرد
همه اسباب جنگ آمد مهیا
ز خاطرها برون شد گرد کلفت
صفا انگیز سیرابی چمن یافت
جهان لبریز دولت سراپا

برهمن چون

برهمن چون انجام خود قضا [illegible]
چو افسون [illegible] شد [illegible]
هلاک شد نام او [illegible] است
در و قوم [illegible] شد در [illegible]
[illegible] شمعهای مردم انجمن
[illegible] آن خیل پنهان
برهمن [illegible] بود اخلاص [illegible]
بزیر لب فسون آهسته میخواند
[illegible] آخر با [illegible] بدعا [illegible]
بدل گفتا که باری این برهمن
نبود این دشمن من در حقیقت
همانست [illegible] تیغ علم کرد
چو کار مدعی آخر [illegible]
بخود گفت این کینه برهمن [illegible]
کنم از [illegible] او کف [illegible]

فسون طرح قسمت خواند یکبار
[illegible] تحصیل مقصود [illegible]
که گرد و [illegible] بالا بی تفاوت
[illegible] نقد امال
[illegible] بر و ایشان [illegible]
نمودند التجای [illegible] نهان
فسون خواندن [illegible] کرد آغاز
[illegible] این ادایش [illegible]
برآشفت از غضب تا کی دل و [illegible]
کند امداد جمع دشمن من
علاج او کنم اکنون [illegible]
سر آن برهمن در دم قلم کرد
گل افسوس از خاطر [illegible]
[illegible] از زمین تا آسمان [illegible]
[illegible] کنا هم [illegible]

مہابھارت (منظوم)

شکستہ - ۱۹ویں صدی،

Mahabharat (Poetic form)

Shikasta Script - 19th Cent. A.D.

PACC- 192 CAT: 2272

476

[illegible]

[illegible]

اقتباس دبستان مذاهب

نستعلیق - ۱۲۸۴ ہجری

Iqtebas Dabistan-e-Madahib

Nastaliq - 1284 H - 18th Cent. A.D.

Abstract of different Religions in Persian

و موبدان شد و من موکلم برآنکه این فرقه را بدین آرم پس نام بعضی خوبی زنان را دیدم
با قدرت شادان سروش اشو اردی بهشت گفتند این روانهای آن زنانست که در



شوهران خود بردند بعد از این گروهی را دیدم با جاه و خوبی با فرشتگان نشسته
سروش گفت این فرقه پیمبران و موبدان اند که خادمان آتشکده بوده اند که
هشت و پرستش ایشان شنغدان کرده اند پس جمعی را دیدم با اسلحه و فرحی سروش گفت



این نفوس پهلوانان اند که در راه خدا جنگ کرده
پس گروهی را دیدم با همه فرحی و نوا سروش گفت
خراستر اند یعنی موذیات بعد از این قومی را دیدم
برکان اند و سغندار اند موکل ... لاجرم در



و موبدانند و من متوکلم برآنکه این فرقه را بدین آیین رسانم یعنی انبوهی زنان را دیدم
با قدرت شادان سروش اشوواری بهشت گفتند این روانهای آن زنانست که فرمان



شوهران خود بردند بعد از این گروهی را دیدم با جاه و خوبی با فرشتگان نشسته
سروش گفت این فرقه هیربدان و موبدان اند که خادمان آتشکده بودند که
نشست و پرورش اسفندان کرده اند پس جمعی را دیدم با اسلحه و فرحی سروش گفت



این نفوس پهلوانان اند که در راه خدا جنگ کرده‌اند ... در عیش
پس گروهی را دیدم با همه فرخی و نوامندی سروش گفت این روانان کشـ
خراسترند یعنی موذیات بعد از این قومی را دیدم با ناز و نعمت سروش
بزرگان اند و گوسفندداران و موکل ... است لاجرم در بهشـ





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بادی گرد به پیرایه حور
بیا بر هر که فضل اوست معروف
سخن کوته که چون کبجا دران روز
ز جوش اضطراب جان مشتاق
برنگ ذرهٔ پیش روی خورشید
گهی دستی بپایش چون حنا داشت
گهی چشم تماشا بر رخش دوخت
ز دهشت گاه در بند حیا بود
گهی از شرم همچون غنچه خاموش
سری بیکوان چو این جوش طلب دید
گرفت او را بدست خویشتن دست
بآن دست نگارین لبکه برخورد
ز فیض پنجهٔ رنگین دلدار
ز اعجاز کف الطف نگارش
بدست خود کشیدش سیام با خویش
بلبل داشتا ز زاده خواهش دل
به پهلو چون نشاند از مهربانی
نهاده دست خود بر سینه اش سیام
ز حرف روح بخش لعل نوشین
ز وصل رام کبجی کرد دل شاد
شنید از هر طرف پیغام وحدت

نباشد از جمال لطف او دور
بوصف او توانا بود معروف
شد از نور جمالش دیده افروز
ز طاقت شد بنزم وصل او طاق
سراپا بود رقصان با صد امید
ز خون گشتن دمید خون بهاران
بدل شمع از جمال یار افروخت
گهی از شرم صد منزل جدا بود
گهی چون گل ز لعلش خنده در جوش
جو شمعش بیقرار تاب و تب دید
تو گوئی از کرم عهد وفا بست
نخوبی دست او دستی ز گل برد
رگ گل شد خط دستش بیکبار
ز دست خویشتن رفت اختیارش
ودان شد دستگاه حسن او بیش
بخورشید در خوبی شد مقابل
فرو دستش همچو مه حسن جوانی
بجان مضطرب بخشید آرام
تب و تاب دل او یافت تسکین
ز دوام و پیچ امین عالم بشد آزاد
ز لعلش گشت مست جام وحدت

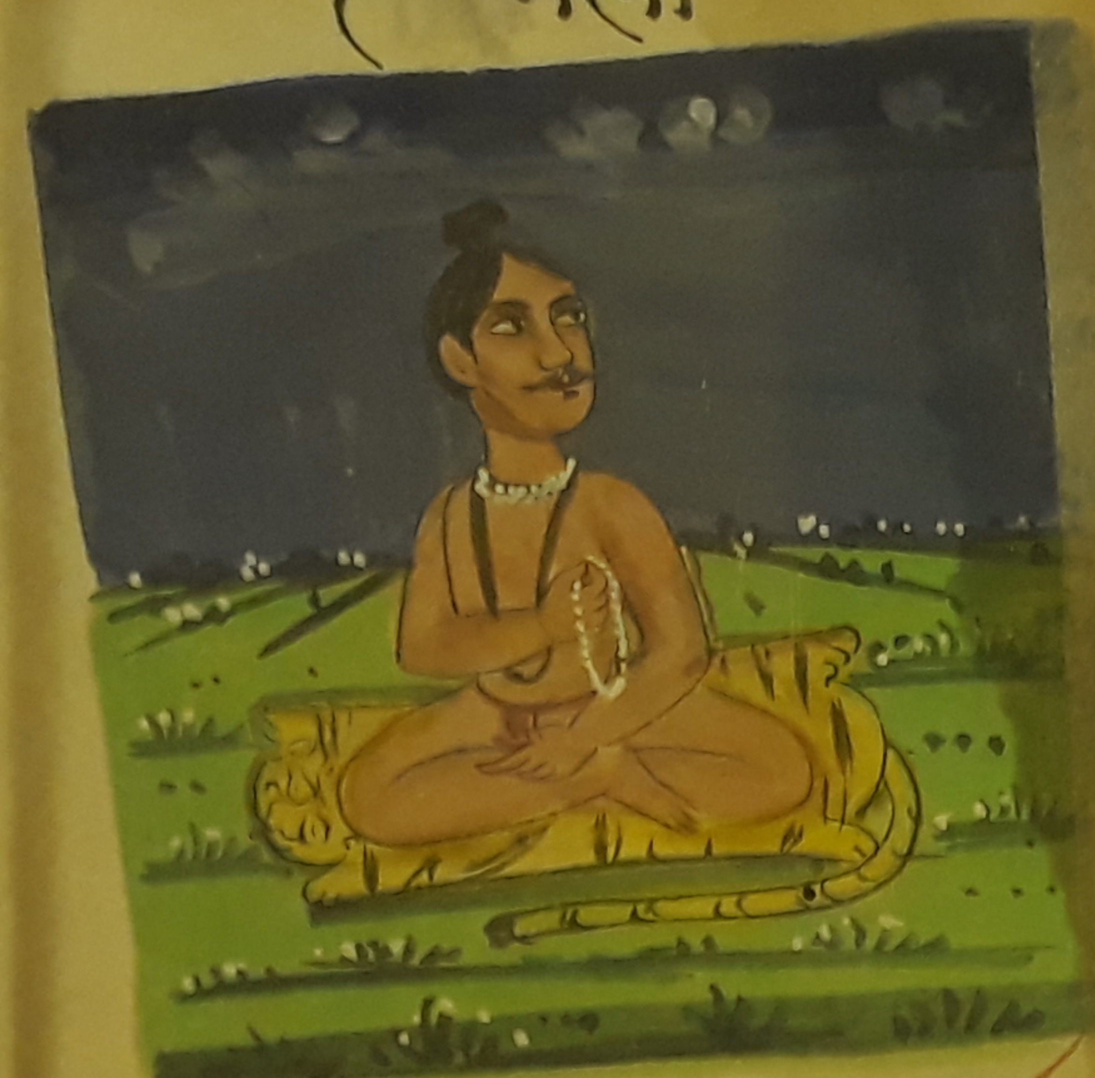


مقامی را که کبجا یافت آسان
چنین حسن کرد ایدال پاک سیرت
ریاضت پیشگان را هم ز دلبر
پری روئی که او در قید کس نیست
بجان خویش کبجا جای او کرد
بیا بر هر که باشد مهربان یار
شود هر کس که یکدم همنشینش
بعرض حال دل از روی اخلاص
گدای چه بیت مرو از خانهٔ من
مرا چه از جمال یکنفس نیست
ز چشم من قدم مگذار بیرون

بود مشکل برای اهل عرفان
ندیده دیدهٔ اهل بصیرت
نباشد انجمن دولت میسر
بداماتش کسی را دسترس نیست
بسر خود را پر از سودای او کرد
شود حاصل مرادش جمله یکبار
بهشت نقد دارد. آتشینش
سخنگو شد چنین در خلوت خاص
کرم کن بر دل دیوانهٔ من
بجز وصل تو ام دیگر هوس نیست
که جو شد بی تو اشک من جو جیحون


Pastan-e-Hunood : Nastaliq : 18th Cent
(A book on Hindu Religion in Persian)
PACC-185

१७ नखी



هفدهم نکهی یعنی دارنده ناخن جمیع اوضاع انها مثل تنهان
وسناسیان است وصیلت اینکه ناخن هی نتراشند چنانچه ناخنهای
کلان و دراز چون ناخن جانوران میباشد چون نکهه در هندوی ناخن
راگویند وجه تسمیه نکهی همین است اینها در بوره گری مینمایند
و مشبر د دکان زور و دغا می ارایند و تطویل اظفار هم
خود من العبادات والریاضات تصور می فرمایند

MANUSCRIPTS GALLERY

The Salar Jung Museum Library has a rich and well preserved collection of manuscript copies, containing gems of calligraphic art and ornate embellishment, including a copy of the Holy Quran by Yaqut al-Mutasami (d. A.D. 1298), the famous calligrapher of the Abbasid era. The manuscript copies have gorgeous decorations that are enriched with artistic blending of colours, and profuse use of gold and mineral colors that lavishly use lapis lazuli for the blue, pearl for white, shangraf (cinnabar) for red, and emerald for green. Artisans, calligraphers, gilders, book binders, and artists invested their best skills in beautifying these texts.

The restrictions on producing figural arts in Islam, led the artists toward other forms of artistic expression and application of their skills to the development of the decorative arts. Calligraphy was one of the principal decorative arts that attracted some of the most gifted artists. The text was shaped artistically in the form of minarets, arches, and pictorial scenes and was treated as a creative art form. There were many Muslim rulers who learnt calligraphy and were instrumental in the development and preservation of calligraphy over the centuries. Muslim rulers, in general, patronized calligraphers and treated them like the nobles and the ministers at their courts.

The Arabic script form, known as *Kufic*, referring to its place of origin, Kufa of Iraq, was the source whence developed other fonts, conventionally known as *qalam* (pen). Another early script, *Jazm*, was an important influence on the development of the later script forms. *Jazm* is believed to be an advanced form of the *Nabataean* alphabet of the *Jazm*. Another important script was the *i z* scritp that was used in copying the Holy Quran and the correspondence of the Prophet Hazrath Muhammad (PBUH) with different rulers. During the time of the Prophet, vowel markers were not written in the text. This posed a problem with the spread of Islam in the non-Arabic speaking territories where Muslims faced problems reading the Quran. Therefore, Abul Aswad ad-Du'ali introduced vowel and diacritical markers by using black colour for the letters of the alphabet, and red dots for the vowels. This was how Tashkil and Harakat were introduced to help in the pronunciation of the words. Later Al-Khalil Ibn Ahmad al-Farahidi (A.D. 718-786) simplified the system into the form that is still used today. Tashkil and Harakat add greater versatility to the Islamic Calligraphy and lend themselves decoratively to the script.

A later calligrapher, Ibn-e-Muqla (d. A.D. 940), in A.D. 922 invented six scripts from the *Kufic* script, Naskh, Thulth, Muhaqqaq, Tauqi, Riqa, Rihan. Another script form, the Taleeq was invented by the Persian calligrapher Hasan bin Husain Ali in 934 A.D. The following decades saw more forms of fonts, Nastaliq by Mir Ali Harvi, and in the 17th century Shikasta by Murtuza Quli Shamlu, and Shafia by Mirza Shafai. In the 16th century, the Bahar script was invented in India. The other scripts to be noted are Gulzar, Mahi, Thughra, Zulf -e-Uroos, Ma'kus, these were used primarily for ornamental purposes.

The collection of the Manuscript on display, includes various media, like parchment, Quran textile(Quran in the shape of coat), palm leaf, paper, glass, wood and stone, written in Arabic, Persian, Urdu, Telugu and Sanskrit. Some Qurans are in the form of scroll. These manuscripts concern an array of topics in different religious traditions, including Islam, Hinduism, Christianity, and Zoroastrianism hailing from 9th-20th century. The wide range of topics includes medicine, science, technology, religion, veterinary science, logic, astronomy, music, history, poetry, and geography. The Quran, Seerat-un-Nabawi, Hadith, ShriBhagvat, Geeta, Mahabharat, Ramayana, RisalaYouhina, Sirre Akbar, the famous book on Hinduism by the Mughal prince Darashikoh, Dasateer-e-Parsiyan, Pastan-e-Hunud, Padshahnama, Kulyat-e-Jami, Qasida-e-Ghalib, Diwan-e-Hafiz, Bustan-e-Saadi, Rubayat-e-Omer Khayam, Phoolban, MeenaWasatwani, Diwan-e-Zillullah, are exhibited in the museum gallery. These illustrated manuscripts demonstrate the impressive accomplishments of the artists and the artisans who produced these valuable treasures.

MANUSCRIPTS GALLERY

The Salar Jung Museum Library has a rich and well preserved collection of manuscript copies, containing gems of calligraphic art and ornate embellishment, including a copy of the Holy Quran by Yaqut al-Mutasami (d. A.D. 1298), the famous calligrapher of the *Abbasid* era. The manuscript copies have gorgeous decorations that are enriched with artistic blending of colours, and profuse use of gold and mineral colors that lavishly use lapis lazuli for the blue, pearl for white, shangraf (cinnabar) for red, and emerald for green. Artisans, calligraphers, gilders, book binders, and artists invested their best skills in beautifying these texts.

The restrictions on producing figural arts in Islam, led the artists toward other forms of artistic expression and application of their skills to the development of the decorative arts. Calligraphy was one of the principal decorative arts that attracted some of the most gifted artists. The text was shaped artistically in the form of minarets, arches, and pictorial scenes and was treated as a creative art form. There were many Muslim rulers who learnt calligraphy and were instrumental in the development and preservation of calligraphy over the centuries. Muslim rulers, in general, patronized calligraphers and treated them like the nobles and the ministers at their courts.

The Arabic script form, known as *Kufic*, referring to its place of origin, Kufa of Iraq, was the source whence developed other fonts, conventionally known as *qalam* (pen). Another early script, *Jazm*, was an important influence on the development of the later script forms. *Jazm* is believed to be an advanced form of the *Nabataean* alphabet of the *Jazm*. Another important script was the *i z* script that was used in copying the Holy Quran and the correspondence of the Prophet Hazrath Muhammad (PBUH) with different rulers. During the time of the Prophet, vowel markers were not written in the text. This posed a problem with the spread of Islam in the non-Arabic speaking territories where Muslims faced problems reading the Quran. Therefore, Abul Aswad ad-Du'ali introduced vowel and diacritical markers by using black colour for the letters of the alphabet, and red dots for the vowels. This was how Tashkil and Harakat were introduced to help in the pronunciation of the words. Later Al-Khalil Ibn Ahmad al-Farahidi (A.D. 718-786) simplified the system into the form that is still used today. Tashkil and Harakat add greater versatility to the Islamic Calligraphy and lend themselves decoratively to the script.

A later calligrapher, Ibn-e-Muqla (d. A.D. 940), in A.D. 922 invented six scripts from the *Kufic* script, Naskh, Thulth, Muhaqqaq, Tauqi, Riqa, Rihan. Another script form, the Taleeq was invented by the Persian calligrapher Hasan bin Husain Ali in 934 A.D. The following decades saw more forms of fonts, Nastaliq by Mir Ali Harvi, and in the 17th century Shikasta by Murtuza Quli Shamlu, and Shafia by Mirza Shafi. In the 16th century, the Bahar script was invented in India. The other scripts to be noted are Gulzar, Mahi, Thughra, Zulf -e-Uroos, Mahas, these were used primarily for ornamental purposes.

The collection of the Manuscript on display, includes various media, like parchment, Quran textile(Quran in the shape of coat), palm leaf, paper, glass, wood and stone, written in Arabic, Persian, Urdu, Telugu and Sanskrit. Some Qurans are in the form of scroll. These manuscripts concern an array of topics in different religious traditions, including Islam, Hinduism, Christianity, and Zoroastrianism hailing from 9th-20th century. The wide range of topics includes medicine, science, technology, religion, veterinary science, logic, astronomy, music, history, poetry, and geography. The Quran, Seerat-un-Nabawi, Hadith, SriBhagvat Geeta, Mahabharat, Ramayana, RisalaYouhina, Sirre Akbar, the famous book on Hinduism by the Mughal prince Darashikoh, Dasateer-e-Parsiyan, Pustan-e-Hunud, Padshahnama, Kulyat-e-Jami, Qasida-e-Ghalib, Diwan-e-Hafiz, Bustan-e-Saadi, Rubayat-e-Omer Khayam, Phoolban, MeenaWasatwani, Diwan-e-Zillullah, are exhibited in the museum gallery. These illustrated manuscripts demonstrate the impressive accomplishments of the artists and the artisans who produced these valuable treasures.



الذي بيده ملكوت كل شيء وإليه ترجعون

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا
إن إلهكم لواحد رب السماوات والأرض وما بينهما
ورب المشارق إنا زينا السماء الدنيا بزينة
الكواكب وحفظا من كل شيطان مارد لا يسمعون
إلى الملإ الأعلى ويقذفون من كل جانب دحورا
ولهم عذاب واصب إلا من خطف الخطفة
فأتبعه شهاب ثاقب فاستفتهم أهم أشد
خلقا أم من خلقنا إنا خلقناهم من طين لازب
بل عجبت ويسخرون وإذا ذكروا لا يذكرون
وإذا رأوا آية يستسخرون وقالوا إن هذا إلا سحر

مبين أإذا متنا وكنا ترابا وعظاما أإنا لمبعوثون
أوآباؤنا الأولون قل نعم وأنتم داخرون
فإنما هي زجرة واحدة فإذا هم ينظرون وقالوا
يا ويلنا هذا يوم الدين هذا يوم الفصل
الذي كنتم به تكذبون احشروا الذين ظلموا
وأزواجهم وما كانوا يعبدون من دون الله
فاهدوهم إلى صراط الجحيم وقفوهم إنهم
مسؤولون ما لكم لا تناصرون بل هم اليوم
مستسلمون وأقبل بعضهم على بعض يتساءلون
قالوا إنكم كنتم تأتوننا عن اليمين قالوا بل لم
تكونوا مؤمنين وما كان لنا عليكم من سلطان
بل كنتم قوما طاغين فحق علينا قول ربنا
إنا لذائقون فأغويناكم إنا كنا غاوين فإنهم

بسم الله الرحمن الرحيم

يس والقرآن الحكيم إنك لمن
المرسلين على صراط مستقيم تنزيل
العزيز الرحيم لتنذر قوما ما أنذر
آباؤهم فهم غافلون لقد حق القول

على أكثرهم فهم لا يؤمنون إنا جعلنا

في أعناقهم أغلالا فهي إلى الأذقان

فهم مقمحون وجعلنا من بين أيديهم
سدا ومن خلفهم سدا فأغشيناهم فهم لا
يبصرون وسواء عليهم أأنذرتهم
أم لم تنذرهم لا يؤمنون إنما تنذر

من اتبع الذكر وخشي الرحمن بالغيب

فبشره بمغفرة وأجر كريم إنا نحن
نحيي الموتى ونكتب ما قدموا وآثارهم
وكل شيء أحصيناه في إمام مبين
واضرب لهم مثلا أصحاب القرية إذ

جاءها المرسلون إذ أرسلنا

ترانهای شیرین ترانهای موزون / بکشید سوی خانه مه خوب چون نگارا

او بوعده گوید که دم دگر بیایم / همه وعده مکر باشد بفریبد او شما را

الم سخت دارد که بجادوی فسون زن / بزند گره بر آب او و به بندد او هوا را

شاه رونمائی برسان بیام جانی / بر عاشقان بیدل بنه آن مه صفا را

ماست شمس الدینم بحقیقت و یقینم / ز لبان نبات ریزد ببرد ز ما عنا را

ب فرموده چون بحلب رسیدند در همان محل دیدند که شمس تبریز

با آن پسر ترسا شطرنج میبازد و مقرر است که اگر شمس بر دیگ اشرفی



ببرد و اگر ترسا پسر بر دیگ زنبور زند چون سلطان ولد و جماعت

درویشان در آمدند به تعظیم در خدمت شمس تبریز نشستند بعضی درویشان را

بخاطر گذشت که شخصی بدین بزرگی را چه ضرورت است که با ترسا پسر

که با مذهب او راست نیست شطرنج میبازد و آب روی خود در اینجا

آنحضرت از روی فراست به الهام دریافت فرمود که درویشان دل

نگاه دارید که دل سلطان است و اینجا حالتی است که عقل در وی حیران است

اگر است یار سازم بخوی او چکنم / چو صبر منیست از روی نکوی او چکنم

رقیب گویدم ای خون گرفته چشم مبند / چو عاشقم من مسکین بروی او چکنم

شدم اسیر کمند و خلاص میجویم / ولیک میکشدم دل بسوی او چکنم

روم بباغ بدین بو که خوش کنم دل را / ز هیچ باغ نیابم چو بوی او چکنم

چه جای آنست که گویندم آب روی مریز / بسوخت مرا آرزوی او چکنم

چو شیر خورد همه خون خسروان آن خو / ز شیرخوارگی است خوی او چکنم

ترسا پسر دانست که صاحب شطرنج او مرد بزرگیست به غایت منفعل

گشت و در پای شیخ افتاد و بر دست او مسلمان شد و یکی از اولیا گشت



رفتن سام بدیدن فغفور



دیوان حافظ
نستعلیق - ۱۰ویں صدی ہجری
مخطوطہ نمبر: ۳۰۰ - داخلہ نمبر: ۲۲۴۱
Diwan-e-Hafiz
Script: Nastaliq – 10th Cent. Hijra - Ms.No. 300
PACC. 2241
Cat. No. 1468

هاتفی گفتا ازین راز آگهم | خود کشیم و خود دیت خودشان دهیم
گفت آخر چند خواهی کشت زار | گفت تا دارم دیت اینست کار
در خزانه تا دیت می‌ماندم | میکشم تا تعزیت می‌ماندم
بکشمش زانکه بخویشش در کشم | گرد عالم سرنگونش در کشم
بعد از آن چون محو شد اجزای او | پای و سر گم شد ز سرتاپای او
عرضه دارم آفتاب طلعتش | وز جمال خویش سازم خلعتش
خون او گلگونه روشن کنم | معتکف بر خاک آن کوییش کنم
سایه گردانمش در کوی خویش | پس بدارم آفتاب روی خویش
چون برآید آفتاب روی من | کی بماند سایه در کوی من
سایه چون ناچیز شد در آفتاب | او بود والله اعلم بالصواب
هر که در وی محو شد از خود برست | زانکه نتوان بود چه او نشست
محو شو وز خود جدایی مگوی | صرف کن جان خود و چیزی مجوی
مردمی باید نه سر او نه پای | جمله او گم گشته باشد در خدای

می ندانم دولتی زین بیش من
مرد را گم شو از خویشتن

می ندانم هیچکس در کون یافت | دولتی کان سحره فرعون یافت
آن چه دولت بود کایشان یافتند | آن زمان کان قوم ایمان یافتند
جان جدا کردند از ایشان آن نفس | هرگز آن دولت نه بیند هیچکس
یک قدم در دین نهادند آن زمان | پس دگر بیرون نهادند از میان
کس ازین آمد شدن بهتر ندید | هیچ شاهی زین نکوتر خر ندید

مقالت هژدهم در سوال طایری دیگر

دیگری گفتش که ای صاحب نظر | همتی دارم درین معنی اثر
گرچه هستم من بصورت بس ضعیف | در حقیقت همتی دارم شریف
گر ز طاعت نیست بسیاری مرا | هست عالی همتی باری مرا

جواب هدهد

گفت مغناطیس عشاق الست | همت عالی کشد هر چیز که هست
هر کرا شد همت عالی پدید | هر چه جست آن چیز حاصل شد پدید
هر کرا یک ذره همت داد دست | گرد او خورشید از آن ذره پست
نقطه ملک جهان همت است | بال و پر مرغ جان همت است

حکایت حضرت یوسف علیه السلام

عاشقی کو ... راز اگر … خود کشیدم خود دوست …
گفت آخر چند خواهی … گفت نه دارم دوست …
در … دوست می مانم … می مانم
… کشم … گرد عالم … درکشم
بعد از آن چون محو شد … پای … گم شد …
… آفتاب … وز جمال خویش ساز …
… بر خاک کوی …
سایه … در کوی … بس ندارم آفتاب روی …
چون … آفتاب روی … کی بماند سایه در کوی من
سایه چون … شد … … والله اعلم بالصواب
هر که در روی محو شد … …
محو شو … صرف کن جان …
مردی باید … … گشته …

می ندانم در دو عالم بیش من
مرد راکم شود ز خویشتن

می ندانم هیچکس در کون … دولتی کان …
آن چه دولت بود کایشان … آن زمان کان قوم …
جان چه کردند از ایشان … هر که زان دولت … هیچکس
یک قدم در دین نهادند آن زمان … بس دگر … نهادند از میان
کس ازین آمد شدند بجز ندید … زین …

مقالت … در سوال … دیگر


دیگری گفت ای … همت … معنی …
گرچه هستم من بصورت … ضعیف … در حقیقت همتی دارم …
گر … بسیاری مرا … همت عالی همتی … مرا

جواب …

گفت … همت …
هرکه شد همت عالی … …
هر که … همت … …
نقطه ملک جهان همت …

حکایت …

Mantiq-ut-Tair


مثنوی خضر خان و دول رانی
نستعلیق۔ ۹۳۰ ہجری
مخطوط نمبر: ۸۶۱۔ داخلہ نمبر ۲۸۰۲
Mathnavi-e-Khizar Khan Wa Dual Rani
Script: Nastaliq – 930 Hijra - Ms.No. 861
PACC. 2802
Cat. No. 1417

شیریں خسرو

نستعلیق عمدہ - ۱۰ ویں صدی ہجری

مخطوطہ نمبر: ۶۲۳ - داخلہ نمبر ۲۵۶۴

Shirin Khusrou

Script: Excellent Nastaliq – 10 Cent. Hijra - Ms No. 623

PACC. 2564 Cat. No. 1497



۱۶۵

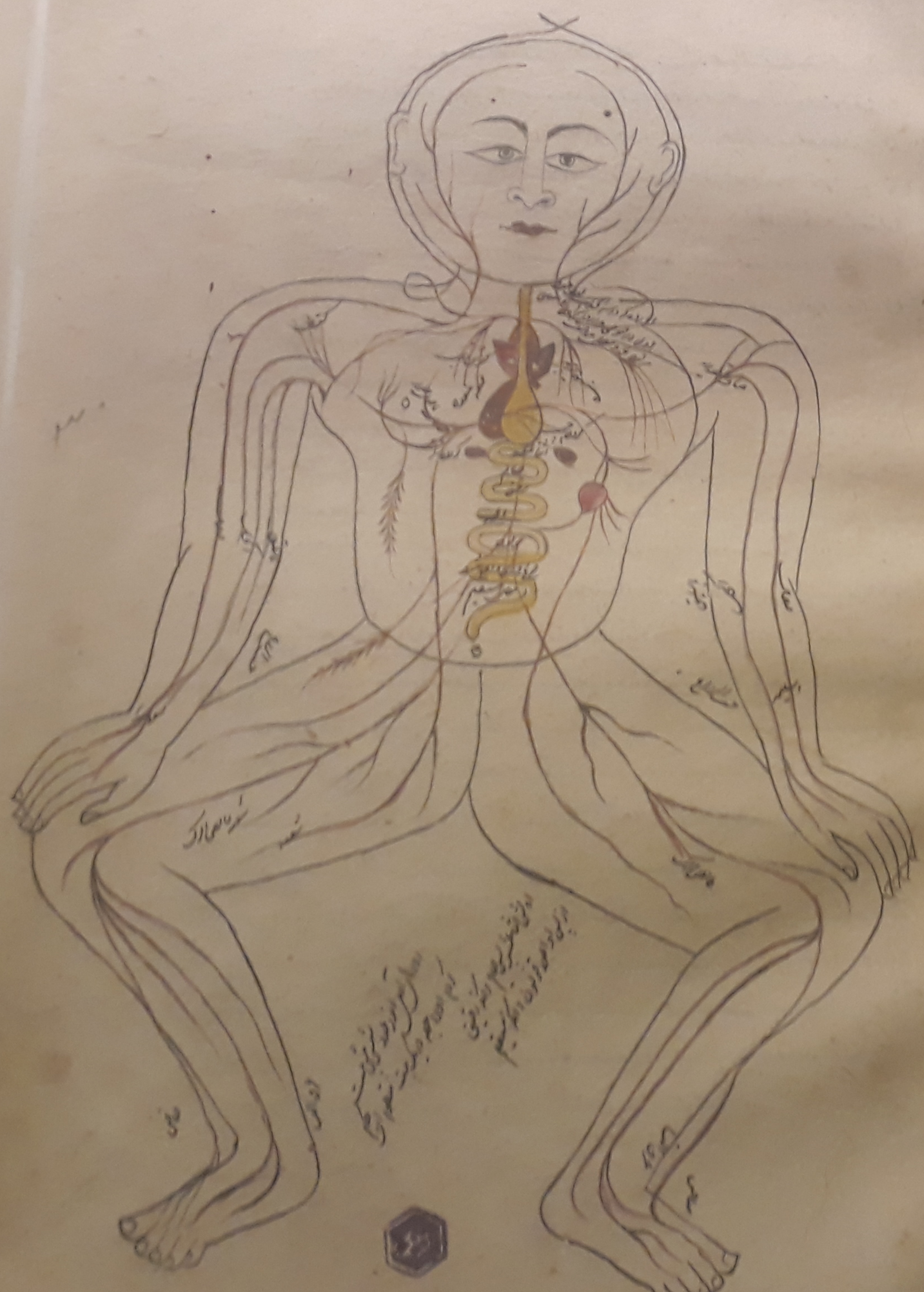
بار تشنه شمشیر سی گشت | بخون آشامی از خود سیر می گشت
باستقبال مرگ از تیغ خوردن | همی شد پای گردان پیش گردن
بگرز از بلا رگ چاک می شد | بگردون بانگ چاکاچاک می شد
همی شد پیش زخم از نیزه کین مرد | نمی شد کس ز پیکان پیکرد
بگرمی تو سنان چون برق گشته | میان آب و آتش غرق گشته
زخشت آهنین هر سو حصاری | ز پشت پیلکین پرده هر سو کوهساری
اجل دامن بکشتن چست کرده | زمین نغیه بخوردن سست کرده
ز سنگ آهن پی شکسته | هلال نعل پیل از بی پی شکسته
زبان تیغهای جاگر و میر | شده در کاسه سرها چاشنی گیر
ز افتادگان میدان در گل | بلای کرکسان از دیده و دل
تکمهای کرمیکشت اسپان سیر | چو برگ کند نا میخورد شمشیر

شده چتر و کمین جوشان زر ارتیل
چو کوه آهنین بر کوهه پیل



به پیرامن بدگان سپاهش
زچشم بد با آمن بسته راهش





می آید و قسمی بطرف ران چپ و منشعب می شود از بن دو عرق پس از رسیدن بده طایفه که آنرا طوایف خوانند
طایفه اولی متفرق می شود در الیتین و طایفه ثانیه و بعضی از اسافل صفاق و از آن ثانیه بجانب باریکتر طایفه ثالثه
در عضلی عجز واقعست و طایفه رابع در عضلات مقعد و ظاهر عجز و طایفه خامسه از آن در رحم و مثانه بدو قسم می شود
در دو دیگر در گردن مثانه و این قسم در رجال بسیارست بواسطه مکان قضیب طایفه سادسه در عضلی که موضوعند بر عظم
عانه و طایفه سابعه در هر دو عضل بطن و اطراف این اورده متصلست با ورده که فرود می آید از صدر بزاق و بیرون
می آید از اصل این اورده عرقی چند بر رحم که بواسطه آن معده در رحم و شریک می گردد و طایفه ثامنه در قبل میرود و طایفه
تاسعه در میرود در عضل باطن فخذ و طایفه عاشره میگردد و از حوالی هر دو زیر آن ظاهر می شود در خاصره و متصل بعضی
می شود باطراف آن دو اورده که فرود می آید از حوالی پستان و میگردد و جزوی عظیم از طوایف عشره جزء
الیتین و آن دو اورده باقی منشعب میگردد از هر یک از ایشان شعبه که متفرق می شود در عضلی که بر مقدم فخذ است
و شعبه در عضل اسفل فخذ از طرف انسی واقعست و شعب کثیره که در عمق فخذ واقعست و آنچه باقی می ماند هرگاه که
نزدیک زانو رسد منقسم می شود به عرق وحشی او ممتد می شود بقعر صافن تا بکعب که آنرا عرق النسا خوانند که
و انسی که مقابل اوست او صافن گویند و آنچه واقعست آنرا مابض الرکبه گویند و منشعب میشود از وی دو عرق و در باطن
ساق شعبی چند که در عضل او پنهان می شود و باقی میمانه از دو شعبه یکی در میرود در اجزای ساق و شعبه ثانیه متخلخل
می شود در میان قصبه هر دو ساق تا آنجا که نزدیک مقدم رجلست و مختلط می شود از جانب وحشی و این اورده بکمال شعبه
می شود و متحد بقدم میگردد و دو تا که و جانب وحشی است در طرف وحشی در میرود که در طرف انسی راست است
در طرف انسی میرود و مجموع مختلط می شوند چنانکه یک ورید میگردد ه

نیز قبس کرده تو نفع کنی — منازل خود فرع هنری

تو که در دل کینه انشا نمی — واشو در رخت او تو بد دری

در صدد بونه کمان تن و — سر در سر پیش ناکس نکرد

در دو دل بیکس و محنت میخور — تا زنان در طلب روی آری

ای بسا شیر ز خود آمده بتنگ — گشته شود صید نا و پلنگ

وی بسا مرد فرو مانده بجای — گشته کشد سر زنی خاره زای

حکایت آن فرو رفته بچاه جاه که از دست دوک ریسی
رشته هایش بچنگ آمد و کمند نجات او گشت

بیشد اندر چشم حشمت و جاه — پادشاه و روزیر راه

کرده ملتقط مرصع کمران — سیکشته منتظم عالی کمران

دیدن حشمت او باده اثر — چشم نظارگیان مست نظر

همه کار دولت و حشمت — بانگ بر دوشت که ...

بود ... بلکه نی ... — گفت ... چند کاری ...



مانده از حرم قرب خدای — کرده در کوکبه دوری

خورده از شعبده دهر فریب — مبتلا گشته ...





سلسلة الذهب

ملا نورالدین عبدالرحمن جامی - نستعلیق - ۱۵۰۰/۹۰۰ء

Silsilat-ud-Dahab

Nooruddin Abdur Rehman Jami

Nastaliq - 900/1500 A.D. - Scribe: Mir Hasan

(Persian poetic composition of Maulana Jami)

PACC- 2507

CAT 1586



رساله طلسمات
Risala-e-Tilismat
(A treatise on Astrology in Persian)
1300/1900, A.D. (Ordinary Script)
PACC- 4415
CAT-4342

رجب


میزان ستاره زهره ماه ذیقعده روز جمعه ریت باد دیو کن
بدر اس ورک آهو جامه سفید یعنی ترا زو رت طا برج میزان
نام دیو اجمیر و جای نشستن او در گورستان کافران اگر کسی از
مرد و زن و طفل در آنجا گذر کند در حال او را بر جا نم یا در حضور یا
در خواب او را خون الوده کنم و آن شخص را در درد سر و تب و درد شانه
و درد پای کند علاج او بیارد مرغ سبز آزاد کند و از خون او
تعویذ بنویسد و در گلو بیمار ببندد بیارد برگ انار و برگ حنا
و برگ صندل و مشک دا ز و زرد چوب این همه یکجا کرده
دود کند و خاکستر آن را در چهار راه انداز و بیارد هفت سفال
آب نادیده بنویسد و هر روز یکی را بخورد انشا الله شفا یابد باید این
صدقه ... روز جمعه ... و روز جمعه ... روز پنجشنبه

٧٨٦

٨	١٢	١٥	١
١٤	٢	٧	١٣
٣	١٧	١٠	٦
[illegible]	٥	٤	١٦

... علی مرتضی علیه السلام ...





دل سرّ حیات اگر کماهی دانست   در موت هم اسرار الهی دانست
امروز که با خودی ندانستی هیچ   فردا که ز خود روی چه خواهی دانست

گر از پی شهوت و هوا خواهی رفت   از من خبرت که بینوا خواهی رفت
بنگر چه کسی و از کجا آمده‌ای   میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت

نیکی و بدی که در نهاد بشر است   شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل   چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است   در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می‌بینی   دستیست که بر گردن یاری بوده است

خیام اگر [illegible] این [illegible] خوش نیست   در خوردن غم [illegible] دانش [illegible] خوش نیست
آزار کسی [illegible] ظرف [illegible]   [illegible] که [illegible] خوش نیست

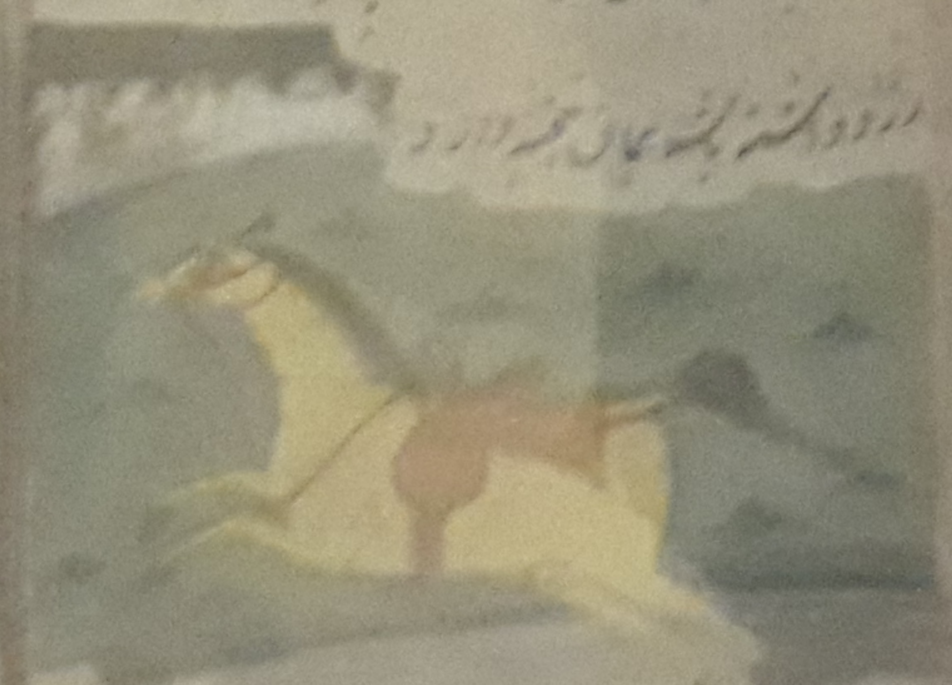
[illegible] باست   خون دو [illegible] به گردن ماست
[illegible]   آویختن [illegible] گردن ماست

[illegible] بوده است   آن [illegible] شهر [illegible] دوست
[illegible]   [illegible] که [illegible] نگاه [illegible] بوده است

[illegible]   گردن [illegible] کاری بوده است
[illegible]   کان [illegible] چشم [illegible] بوده است

[illegible]   [illegible] معرفت [illegible] است
[illegible]   منصور [illegible] حسین [illegible] است

[illegible] بوده است   [illegible] بوده است
[illegible]   کان [illegible] بوده است





Faras Nama (Zainul Abideen)

Scribe Abdullah - Nastaliq 1192/1778 A.D.

(Persian book on Veterinary Science)

ترجمہ رامائن

نستعلیق معمولی - ۱۸ ویں صدی ء

Tarjuma Ramayan

Nastaliq - 18th Cent. A.D.

Translation of Ramayan in Persian

PACC- 4518 CAT: 3465



بسم الله الرحمن الرحیم

سلک
بر دانایان سخن رانی مخفی نماند که هر گاه مثل ها بی امید چند برور
در رسم لطف را این تصنیف که در زبان بیان کرده در این
عبارت نیست که همه از آن توان گفت اما چون هر یکی بقدر حوصله
خود از این حکایات حمیده رطب اللسان گشته [illegible]
نیز مختصر مضمون بجای از این ماجرا گفته سرمایه سعادت
مذکور اراده امید قوی است که هر خوانندگان مطبوع [illegible]
شد [illegible]
و اسرار ملکوت اظهار شود [illegible]
سر سران [illegible] نماند [illegible] از [illegible]
[illegible]
و [illegible] از صفحه روزگار
زایل [illegible] صورت نجات [illegible] حق [illegible] خواهند [illegible]

امیر سوال

امیر سوال را [illegible] از [illegible] بود [illegible] اطوار
ملکوت فی الواقع [illegible] بود در این [illegible]
و دیگر [illegible] الحال [illegible] رسید [illegible] رستگار [illegible]
[illegible] عفو عصیان [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] از [illegible] مسموع [illegible] رسید
[illegible] و تمام [illegible] را این
[illegible] او [illegible]
[illegible] و [illegible] بود [illegible] از [illegible] چه
[illegible] آب [illegible] کشید و در آن گل
[illegible] وجود [illegible] حیران [illegible] و از
[illegible] طریق [illegible] از [illegible] از جانی
[illegible] از [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
تا [illegible] فرزندی
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

Dasateer-e-Parsiyan - Nastaliq 19th Cent A.D

(Jurisprudence of Zoroastrians in Persian)

شماسان [illegible] ماشان ی اوراو زاو و براوان ت پاکی
ورزه وری [illegible] بیش نرادای زنده و زنده گرای برپای
دارنده هستی ای [illegible] سوی یکی ای پاک نا الایش ای پروردگار
ونشکان نشیده [illegible] یدان ای خداوند بوباش و روکنان ش
بوباش خویشی [illegible] پاینده چون خویشی آسمانها به خوران و روکش
خویشی دادن [illegible] پاینده چون خویشی گروشها به سپهران ۵ هزار
جم زبدار و [illegible] از تو نا اغازه و بتو جاوید ۱۵ ارجی تا شده
مریم ربان [illegible] نو فری با نو زی با ازری با نوری با
کیاننده گی باک [illegible] ستو همه و هر چیز که فروزنده و ستاینده گشته
کموری باناک [illegible] بی و جنباری و بسیاری با یکتایی و یگانگی
باکنده گی بار [illegible] بی بر سار روستاران ت تو بی انجام خواستان
۵۲ تیره و [illegible] ان دم فروشاران شمل ثانت ت ورد
کوهران پاکان در و [illegible] ی شیدانت ۵۴ جر کسیدت فرو ستاران

هوشاری نیز سروشاررشینت ت ویدت چنشمان پاکی به ناب و پرتو کوهرت ۵۵
بوشار و ترزه ندانکه جرکسیدت فرکستار و فرساد ت تیره و تاریک اهریمن
انکه و یدت نگر داش خردش ش بیر ماید که تیره و پریشان انگسی که خواهد خدارا
بفروغ خرد چنانکه اوست به بیند زیراکه خرد با همه فراز پایه او را چنانکه
اوست در نیابد و این نه از نارسایی و کوتاهی خردست این از شگرفی و
بزرگی و برزی گوهر جهان داورست ۵۶ فه نوشارست ارجم فربدشارییه
هربید سرشاریان فه شماشت ت بدرسیت و بدرستی خود نوفرازی
وبلندی از همه چنشمان و چنشمانیان به شیدت ش بیر ماید بدرستی و بالا
خود تو بلندتر آمده از دریافت پشم از شید گوهر و بود تا باک ۷ ۵
انجانکه له هوستار و له نوستار د فه ارجم شمیزی وله دوستار دهرت
شمیزی ت انجانکه نه کراند و نه پیوند د بتو چیزی و نه گسلد و نه جدا شود
از تو چیزی ش بیر ماید یا به یزدان ارونده گوهر اوست و زد بیرون
وجدا نیست چنانکه هستی او ارند گوهر دیست تا هیچ رو در و پیوند

شماسان ونا[illegible] ماشان هی اوراوزاد وبهادان ت پاکی
ویژه وبی الالیش [illegible] ریتش بزادای زنده وزنده گرای برپای
دارنده هستی ای [illegible] سوی نیکی ای پاک ناالایش ای پروردگار
فرشتگان شید[illegible] بزرگی [illegible] میدان ای خداوند بوباش وروکنان ش
بوباش خوشی [illegible]ون پاینده باپاینده چون خوشی آسمانها به خردان وروکنش
خوشی دادن [illegible] پاینده است پاینده چون خوشی گردشها به سپهران ۵۰ هزار
هم زیدار وفر[illegible] ودیر[illegible] از تو نا اغازه وبتو جاوید ۵۱ ارجی تاشده
ومیم ربان [illegible]ه توفری باتوزی بازری بانوری یا
کبافندگی باکیا[illegible]ندگی ت نو[illegible]ی ستوره همه وهرچیز که فروزنده وستاینده گشته
بکوری باناکو[illegible]ی بامی[illegible]سی وبیشیاری وبسیاری بایکتایی ویگانگی
پاکندگی بار[illegible]ندگی ۵۲ [illegible]جی برسار روشتاران ت تو لی انجام خواستان
۵۳ تیر به ویتی[illegible]ان بوشت[illegible]ان دم فروشتاران شمل ثانت ت فرورده
کوهران پاکان درورپا[illegible]ی شنیدانت ۵۴ چرکسیدت فروشتاران

هوشتاری

هوشتاری فیه سروشتار یشینت ت ویدت جیشمان پاکی به تابه وپرتو گوهرت ۵۵
بوشتار وترزندانکه چرکسیدت فه کرستار فرسادت ت تیره وتاریک وپریشان
انکه ویدت بگر داش خردش ش بیپرماید که تیره وپریشان انگشی که خواهد خدارا
بفروغ خرد چنانکه اوست به بیند زیراکه خرد با همه فراز پایه اورا چنانکه
اوست در نیابد واین نه از نارسایی وکوتاهی خرد است این از شگرفی و
بزرگی وبرتری گوهر جهان داور است ۵۶ فه نوشتاریت ارج فرید شتاریه
هربرید سرشتاریان فه شماشت ت بدرستیت وبدرستی خود نوفرازی
وبلندی از همه جیشمان وجیشمانیان به شیدت ش بیپرماید بدرستی وبالای
خود تو بلندتر آمده از دریافت چشم از شید گوهر وبود تا باک ۵۷
هانجانکه له هوستار دوله نوستار د فه ارجم شمزی وله دوستار درت
شمزی ت انجانکه نه گراند ونه پیوند دبتو چیزی ونه گسلد ونه جدا شود
از تو چیزی ش بیپرماید یا به یزدان ارونید گوهر اوست وزو بیرون
وجدا نیست چنانکه هستی اوارند گوهر دی است تابیج رو درو پیوند

گلزار حال

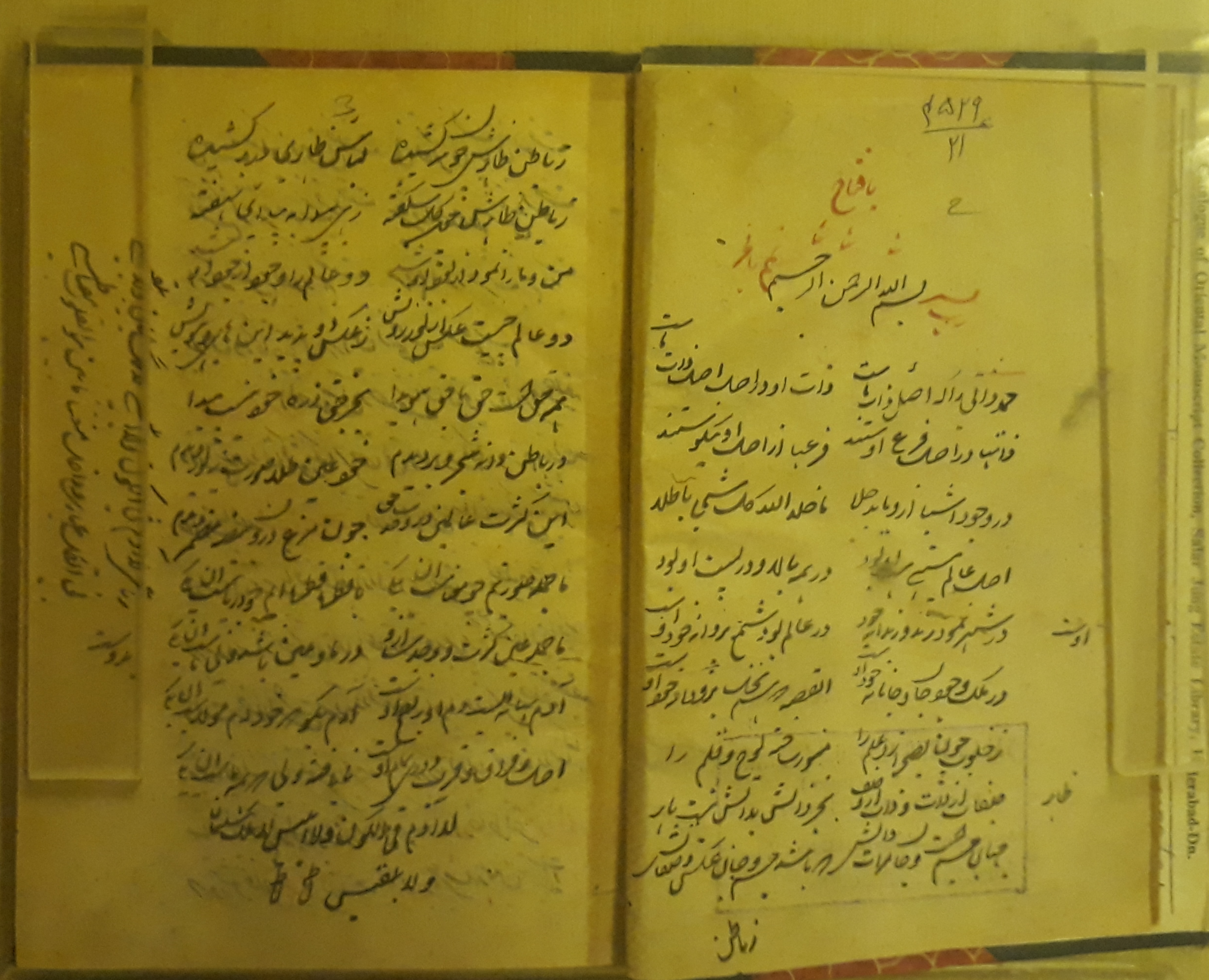
مترجم ولی رام بنوالی داس - شکستہ نستعلیق - ۱۹ویں صدی،

ہندو مذہب پر فارسی تصنیف

Gulzar-e-Hal

Translator Wali Ram - Shikasta Nastaliq - 19th Cent. A.D.

(A book on Religion in Persian)



۵۲۹
۲۱

بافتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد ذاتی را که اصل ذات هاست | ذات او در احدیت اصل ذات هاست

قطب در احدیت فرع او شدند | وز عبادت احدیت او یکتو شدند

در وجود اشیا از و باهر جلا | ما خلق الله کان شیئا بالخلاء

احدیت عالم بینش را به او بود | در همه بازار و در نیست او بود

در شهر بهم بود در بود ما به جود | در عالم بود شد نم روان جود اوست

در مکان وجود جا و جا ما به جود او | القصه در جهان [illegible] جود او

در صفت جوان اصل ابدالیم را | صورت [illegible] لوح و قلم را

صفات ذات و ذات [illegible] | [illegible]

جمال [illegible] | [illegible]

ظاهر

ز باطن طارکش چو بر کشید | [illegible] طارکش در کشید

ز باطن طارکش [illegible] | [illegible]

من و ما [illegible] | دو عالم [illegible]

دو عالم [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

در باطن [illegible] | [illegible]

این کثرت [illegible] | چون [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

سرّ اکبر (موسوم به سرّ الاسرار ترجمه اپنیشد)

شهزاده محمد دارا شکوه – نستعلیق

Sirr-e-Akbar

Prince Dara Shikoh - Nastaliq - 17th Century A.D.

(A book on Hinduism in Persian)

PACC- 196

بسم الله الرحمن الرحیم

سرّ اکبر

حمد ذاتی را که بای بسم الله در جمیع کتب سماوی از اسرار قدیم اوست
و الله اکبر که کتب او در قرآن مجید شده و بانام اعظم اوست و جمیع
ملائکه و کتب سماوی و انبیا و اولیا همه مندرج درین اسم و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و اولیائه اجمعین اما بعد چون فقیر بی اندوه
محمد دارا شکوه در سنه هزار و پنجاه هجری به کشمیر جنت نظیر رفته بود
به عنایت الهی و فضل نامتناهی سعادت الوقت اکمل الکملا زبده
عارفان استاد استادان پیر پیران مرشد مرشدان موحد حقایق آگاه
حضرت [illegible] و چون ذوق دیدن
عارفان هر طایفه و شنیدن سخنان بلند توحید بهم رسیده بود و اکثر کتب
تصوف نظر کرده و رسائل تصنیف کرده بود و تشنگی طلب توحید

که بحری است بی نهایت دم بدم زیاده می شد و مسئله های دقیق بخاطر می رسید که حل آن
جز بکلام الهی و استادی ذات نامتناهی امکان نداشت و چون
قرآن عظیم و فرقان کریم اکثری مرموز است و امروز واقفان آن رموز
کمیاب خواست که جمیع کتب سماوی را منظر دارد تا از نجان کلام الهی
که خود تفسیر خود است و اگر در کتابی مجمل باشد در کتابی دیگر مفصل
یافته شود و از آن تفصیل آن اجمال دانسته گردد و نظر بر تورات و انجیل
و زبور و دیگر صحف انداخت اما بیان توحید در آنها هم مجمل و مرموز بود
و از ترجمه های سرسری که اهل غرض کرده بودند مطلب معلوم نگردید بعد از آن
که از چه جهت در هندوستان وحدت عیان و گفتگوی توحید بسیار است و علمای
ظاهری و باطنی طایفه قدیم هند را بر وحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست
بلکه پایه اعتبار است بر خلاف جهلای این وقت که خود را علما قرار داده
و در پی قیل و قال و آزار و تکفیر و انکار خداشناسان و موحدان افتاده جمیع سخنان
توحید را که از فرقان حمید و احادیث صحیحه نبوی صریح ظاهر است
رد می نمایند و راهزنان راه خدااند بعد از تحقیق این مراتب معلوم گردید که در میان
این قوم قدیم پیش از جمیع کتب سماوی چهار کتاب آسمانی که رگ بید و

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

حمد ذاتی را که با بسم الله در جمیع کتب سماوی از اسرار قدیم اوست
و الم کدام کتاب است در قرآن مجید اشاره باسم اعظم اوست و جمیع
ملائکه و کتب سماوی و انبیا و اولیا همه مندرج درین اسم اند و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و علی آله و اصحابه و اولیائه اجمعین بعد چون فقیر بی اندوه
محمد دارا شکوه در سنه هزار و پنجاه هجری بکشمیر جنت نظیر رفته بود
بعنایت الهی و فضل نامتناهی سعادت ملاقات اکمل مکملان زبده
عارفان استاد استادان پیر پیران مرشد مرشدان موحد حقایق آگاه
حضرت مولانا شاه سلمه الله تعالی دریافت و چون ذوق دیدن
عارفان هر طایفه و شنیدن سخنان بلند توحید داشت و اکثر کتب
تصوف نظر کرده و رسائل تصنیف کرده بود و تشنگی طلب توحید

که بحر

که بحریست بی نهایت دم بدم زیاده میشد و مسئلهای دقیق بخاطر میرسید که حل آن
جز بکلام الهی و استادی ذات نامتناهی امکان نداشت و چون
قرآن عظیم و فرقان کریم اکثری مرموز است و امروز دانندهٔ آن رموز
کمیاب خواست که جمیع کتب سماوی را منظور دارد تا از همان کلام الهی
که خود تفسیر خود است و اگر در کتابی مجمل باشد در کتابی دیگر مفصل
یافته شود و از آن تفصیل آن اجمال دانسته گردد نظر بر تورات و انجیل
و زبور و دیگر صحف انداخت اما بیان توحید در اینها هم مجمل و مرموز بود
و از ترجمه‌های سهلی که اهل غرض کرده بودند مطلب معلوم نگردید بعد از آن منظور
که از چه جهت در هندوستان وحدت عیان و گفتگوی توحید بسیار است و علمای
ظاهری و باطنی طایفه قدیم هند را بر وحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست
بلکه پایه اعتبار است بر خلاف جهلای این وقت که خود را علما قرار داده اند
و در پی قتل و آزار و تکفیر و انکار خداشناسان و موحدان افتاده جمیع سخنان
توحید را که از فرقان حمید و احادیث صحیح نبوی صریح ظاهر است
رد مینمایند و راهزنان راه خدا اند بعد از تحقیق این مراتب معلوم شد که در میان
این قوم قدیم پیش از جمیع کتب سماوی چهار کتاب آسمانی که رگ بید و

بسم الله الرحمن الرحیم

کیفیت سفر نواب مختار الملک بهادر بطرف بمبئی با دربار

گورنر جنرل صاحب بهادر بوقت عطای ستاره هند بیگم بوال

بتاریخ هفتم ماه رمضان المبارک ۱۲۹۴ هجری روز شنبه صبح بوقت پنج ساعت از بلده فرخنده

بنیاد حیدرآباد روانه شده ساعت یازده بخیریت و عافیت به ستیاسی رسیدیم در منجرد

از صدر تعلقدار رنجی جاماس جی و دستیاسی از جیونجی رنجی ملاقات شد در کارمالی و

کوتوالی و تعمیرات فی الجمله ترقی دیدیم چادر تالاب [illegible] درستی ساخته شده است

و جیونجی گفتند که تالاب در سنگاریدی بخرج چهل و هشت هزار روپیه ساخته میشود

و تالاب مذکور را کردیده معطل از صد سال [illegible] جاری آن بدرستی جاریست امسال

که در یک سال رقم خرج شده [illegible] که از آن چهار هزار بیگه کشتکار تازه خواهد شد

جوانان کوتوالی [illegible] است و انجا ستیاسی درست نیست بلکه کمکول

از ستیاسی [illegible] ساعت دو و نیم سوار شده بکمکول ساعت چهار رسیدیم در آنجا چای

خورده فی الفور سوار شدیم سید علی موسی رضا که راهی شده بودند در آنجا ملاقات شد

حال ضلع گفتند که درست است صرف نقصان قلیل در خریف شده ربیع انجا ان

شده است که در سال گذشته شده بود در دکوال ساعت پنج رسیدیم در آنجا از

رستم جی صدر تعلقدار ملاقات شد صدر تعلقدار مذکور گفتند که در بندوبست

خرابی سال گذشته امسال صرف مکافات آن خواهد شد لیکن بندوبست

ساعت یا کم شش در اکیلی رسیده بر فیل های چارجامه که تیار بودند سوار شده

آبادی نو ده ساعت شش و نیم واپس داخل شده ساعت هفت از طعام فراغت شد

سفرنامہ [illegible] الملک
نستعلیق ۔ ۱۸۷۷ عیسوی
سفرنامہ مختار الملک سالار جنگ اول بزبان فارسی

Safarnama Mukhtarul Mulk

Nastaliq-1877 A.D (Travel of Salar Jung I in Persian Language)

... شده شد ـ و دیگر از علاقه سرکار عظمت مدار برای بلده حیدرآباد و متعلقات آن جداگانه
جهات سکندرآباد و اوال مانند شده مقرر یافت که محصول آن به سرحد گرفته شود که به جهات
مذکوره گرفته شود ـ

۸۰ محصول گذرگیری بلده حیدرآباد و متعلقات آن یعنی چادرگهات
و سکندرآباد و اوال که بلحاظ پیداوار شئی و صنعتی ممالک محروسه سرکار عالی بمقامات مذکوره
گرفته می شود و آن نیز متعلق به سایر سرحدات است و از قدیم الایام جاریست و نوعیت آن
چنانچه از اختلاف ناشی ظاهرست از سایر علیحده و مختلف و جدا نیست و بانتقال عایت کرده
شده است که بر مالگذار از علاقه سرکار عظمت مدار در بلده و چادرگهات مذکوره بر سر بار این محصول گذرگیری
گرفته نمی شود در عوض همان یک محصول سایر سرحدات در اینجا گرفته می شود ولیکن چندین معافیات برای
اعزه و امرا و منصبداران هم با وجود اینکه برای ایشان دادن محصول چندان بار نیست معاف است
صرف تجارت پیشه و غربا را محصول دادن می افتد ـ

۸۱ محصول درآمد نمک معامله جداگانه است و از جهتی متعلق به سایر آبکاری
کرورگیری بود سابقاً به مستاجرین داده شده بود فی الحال از چند سال انتظام تحصیل آن
متعلق به علاقه داران سایر و کرورگیریست ـ

+ (۱) اورنگ آباد (۲) جالنه (۳) انبه جوگائی (۴) هنگولی (۵) لنگسگور (۶) سکندرآباد و اوال

معرفت الارواح (ترجمہ سنگیت کرم)

خوشخط نستعلیق۔ اٹھارویں صدی

(فن موسیقی پر عربی مخطوطہ کا فارسی ترجمہ)

Maarifat-ul-Arwah (Translation of Sangeet Karam)

Translation of Arabic book of Music in Persian

ACC. 4316 CAT 4496

راک مندول

سنکیرن سالنک

بسنت . للت . بہیم پلاسی . پنچم . دہول . ہرسنن . بہوپالی

دیسکار .

کہنہاوتی . سیام . جنب . پنچ

بہتیال

راک سری راک

سنکیرن سالنک

دہناسری . نہنک . نوانی . سیرون . بانی کورا . برنو . راج . ہمیں

کوری . کنکلی . مروا . بجرا . مالوا . کونتہہ . بہاری

راک مسکہہ

سنکیرن سالنک

ملار . جہنجوتی . کانہرا . کامود . اڈانا . کوند . بہاکرا

سورٹہہ . سنکہرابہرن . جلدہرا . کلاربن . نٹ . ساود . ملاری

راک دیپک

سنکیرن سالنک

سارنک . دیوکری . کورسارنک . کیدارا . بنکل . دیپک . کوکبہہ . مدہمان

نٹ . کانرے . پوربی . مزوی . کہناج . کلابتی

راکنی سدہ سالنک

مادہوی . نتہہ کی . تیاکی . مانذہو . کونڈکری . اندسیالی . سوہنی

ابہیری . تلنکی . کہنہری . مرمتی . اتسلکی . بستی . کہیم . کوکہادر . کاد

کوندکلی . لچہاسکہہ . مارو . شہور . چندرہنس . رائی . بنودی . کانکا

کرناتی . تمال . ساولی . ہادونی . تنکی . کاکنی . کہنز . آوری . ہیم

سنکراورن . براری . ساویری . بسرماں . آنندی . سوبہاک

چندرنیت . پردنی . چندرکوس . سرستی . سکہرائی . بہوپال

کوسک . چہند . بلوار . مندائی . آدہہار . کوری . کورا . کامودی . کورسارنک

بیربل . پردانی . سیوے . داری . کوبند . الہیاس . تہول . کنبالکا

اچ . ترنبی . لنک . دہن . کہنہ . لہلہ . خنک . سہاک . کوہ . دہنی . کہرز


Yadgar-e-Jahan
Mirza Ismail Qurb-e-Isfahani
Biography of Salar Jung 1
PACC.4110
آزروز که این چهره نهان شد در خاک
فریاد ز خاکیان بشد بر افلاک
H. E. SIR SALAR JUNG BAHADUR, G.C.S.I.
THE LATE LAMENTED MINISTER OF HYDERABAD
از مرگ تو اینکه باب خلقی بودی
بر دشمن و دوست گفت امی بفلاک
PACC 4110

رسالہ مقداریہ

محمد میر مومن استرآبادی

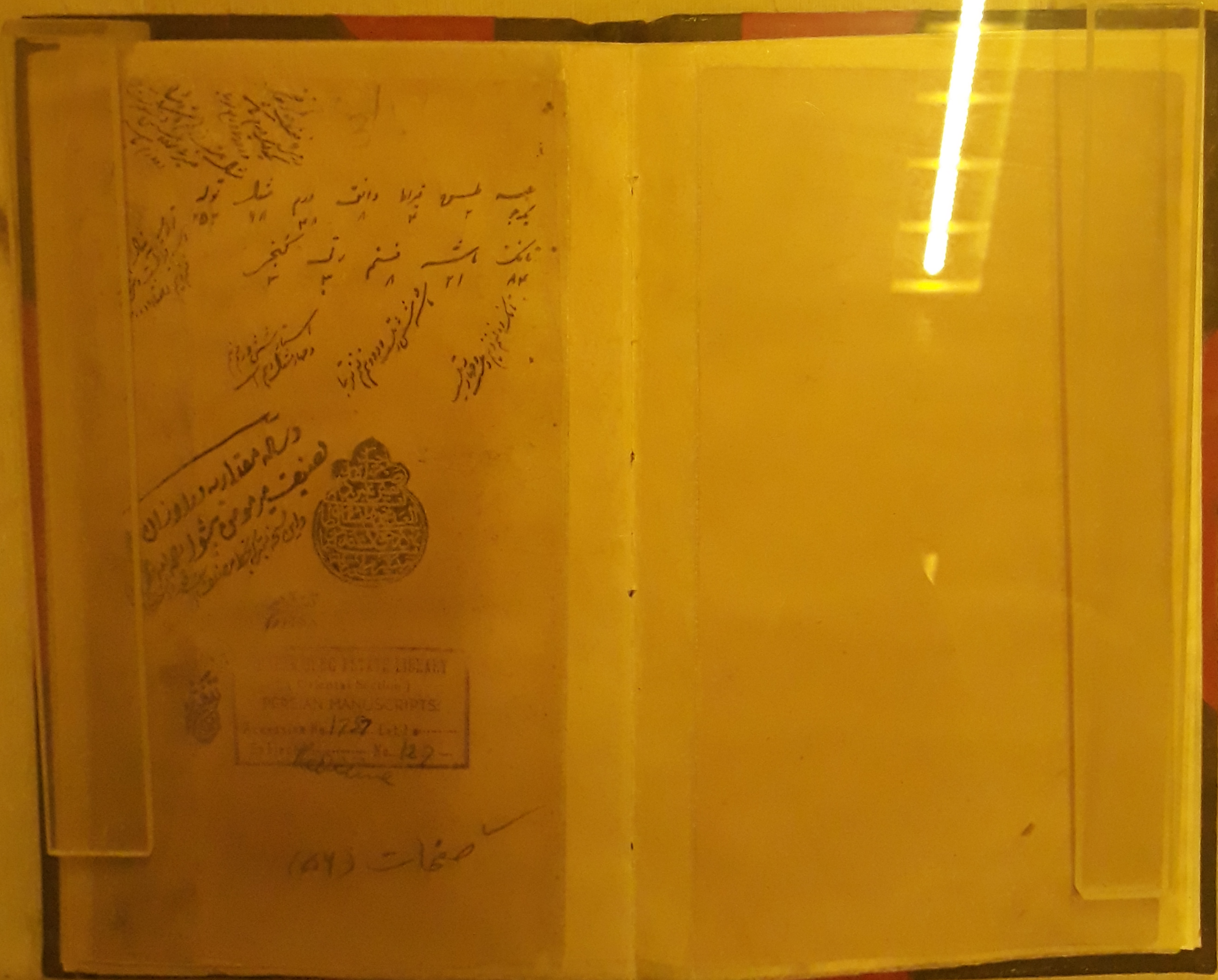
تعلیق - سترھویں صدی، - اوزان طب پر فارسی تصنیف

Risala-e-Miqdariya

Muhammed Mir Momin Taleeq - 16th Cent.

Measurement of medicine in Persian

PACC- 1757 CAT:3888




دیوان بابر
ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ
خط نستعلیق ۔ ۱۷ ویں صدی
Diwan-e-Babur (Zaheeruddin Muhammed Babur)
Nastaliq-17th Cent.A.D.
(Poetic Composition of Mughal in Turkey)
PACC-4295
CAT.4478
27
26
PACC 4295

دیوان رحمان

عبدالرحمن رحمان (دیوان بزبان ترکی)

نسخ - هجری صدی

Diwan-e-Rahman

Abdul Rahman Rahman (Poetic Composition in Turkish)

Naskh-18th Cent. A.D.

چه اختیاري کیني کړ　پدانه کښي ي خروار دي

چرګ پیدو ویني حلال شي　باز پسل روپي مردار دي

فقیران دځان خواب که　شاه دخلقو تاوند دي

چه آسمان شه سرګردان شي　چه زمین شه برقرار دي

جهان وارو زکوي وخوږ　کیني عجب لوي کار دي

بنتر کوره سرکیني کړه　انکور کوره نکونسار دي

کو بلند شه سیه سنګ شي　لعل هلک دي چه نور [illegible] دي

څ سرې کوره رحمان　چه لوي فیل يي باربردار دي

مست دهغه څخ يم چه مستان لري ستر کي　بي توبي تيغ قاتلان لري ستر کي

بي ليدو کتو غايان ربرون وري تخلق　هس چشم بند ساحران لري ستر کي

هر څوک

هر څوک چه يي ويني نو بل سر کښي نشي　کنبلي پدیوان رغند حیران لري ستر کي

لب آب حیات دي او نفس يي د عیسی دي　هیڅ عجب ندي که خوبان لري ستر کي

هر چه عاشقان هغه کل مل سر کوري　واره ستا پلو ري نګران لري ستر کي

اي رحمان دا و بني هم غم هم باران دي

کښت دهغو شين شي چه ګريان لري ستر کي

چه دخپل آشنا الوصل مهجوران دي　که ژوندي دي پهنی کښي مرده ګان دي

زه د يار ترجدايي پرک خوبش يم　سخت دارو سخت بيمار بماند ساند دي

دغه درد دي چه هم درد شي هم دوا شي　بيا داور پتاو وهلي چه سوزان دي

لک شمع پورخ مرمه دشپي سوزم　اوس وما ته مرګ ژوندون دواړه يکسان دي

دګلو نو ترد پرهره واسو دوي دي　چه هر سره کفنون شهيدان دي

له خزان د بهار چهره پيدا کا　مخ وخټ دفاني دهر ګهان دي


دیوان حافظ شیرازی
تعلیق ۱۵ ویں صدی، (دیوان بزبان فارسی)
Diwan-e-Hafiz Shirazi
Taliq.15th Cent.(Poetic Composition in Persian)
PACC.4298
Cat.4472
115
114


Jhangir Nama
Nastaliq - 18th Cent.

جہانگیر نامہ

نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ کی خودنوشت سوانح ۔ نستعلیق ۔ ۱۸ویں صدی۔

Jhangir Nama

Autobiography of Mughal emperor Nuruddin Muhammed Jhangir

Nastaliq - 18th Cent.

PACC.3626 Cat. 266



ح ل ج ن ت ب ا د ه ه ه

سنه هجریه مقدسه

تاریخ سمت دویم بالین تعویذ جنوب رویه

مرقد منور ارجمند

بانو بیگم مخاطب

بممتاز محل توفیت

فی سنه ۱۰۴۰ هجری قدسی

بر تربت

بر تربت بالای تهخانه گرد اندرون مقبره

مرقد مطهر اعلیحضرت فردوس

آشیانی صاحب قران

ثانی شاهجهان بادشاه

طاب ثراه سنه ۱۰۷۶

هجریه

قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و
آله اجمعین [illegible] بر حضرات مطالعه کنندگان پوشیده
نماند که از قدیم الایام قانون اهل چین آنست که مردم بیگانه
و غیر اهل چین را بملک خود راه و در آمدن نمیدهند و مردم
چین را نیز نمیگذارند که بممالک دیگر بروند و از این جهت
که در هیچ جای [illegible] نام مردم چین دیده نمیشود در عالم

و اقطار

و این کتاب مشتمل بر ده فصل است فصل اول در تحقیق
اسم چین و اشتقاق آن فصل دوم در بیان وسعت
و بزرگی چین و وضع آن فصل سیوم در ذکر آنچه
حاصل میشود در ممالک چین فصل چهارم در بیان صنایع
جزئیه اهل چین فصل پنجم در بیان صنایع کلیه و
علوم و مراتب علمای ایشان فصل ششم در بیان
عمل و تدبیر و ملکداری اهل چین فصل هفتم در ذکر
رسوم و آداب اهل چین فصل هشتم در بیان
شکل و هیات و کسوت و بعضی ضوابط مردم چین
فصل نهم در بیان بعضی قواعد افسانه آمیز و رسوم
لغو و بیهوده اهل چین فصل دهم در بیان مذهب

تاریخ چین

محمد زمان خان

نستعلیق - ۱۹ ویں صدی عیسوی

Tareekh-e-Chien

Muhammed Zama Khan - Nastaliq - 19th Cent.A.D.

(History of China in Persian)

Pacc.3539

Cat.613

تذکرہ آصفیہ (آصف نامہ)

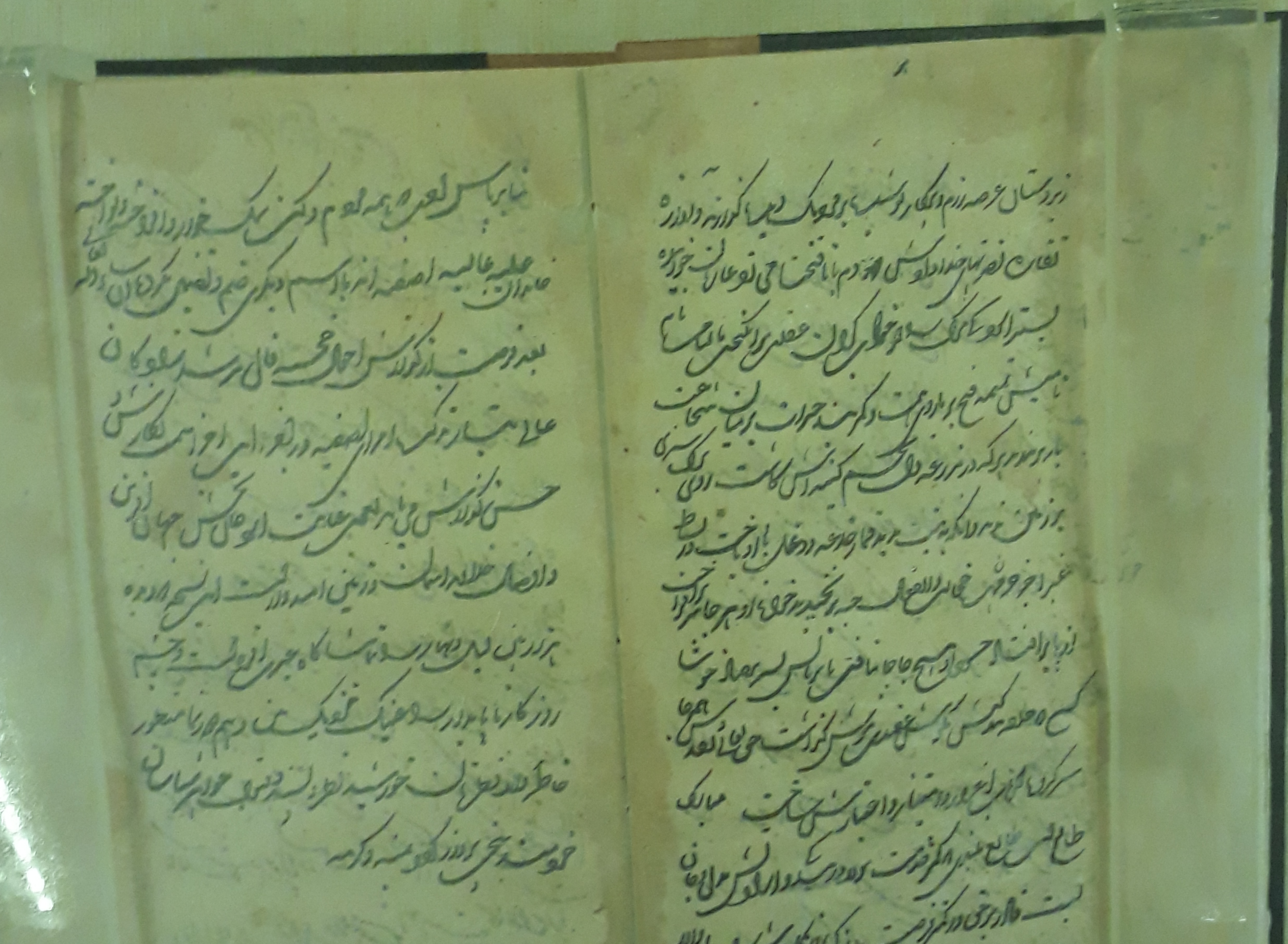
ویر رائے ۔ شکستہ ۔ ۱۷ ویں صدی ، (تاریخ آصفجاہی بزبان فارسی)

Tadkira Asafia

Veer Rai - - Shikasta . 17th Cent. A.D.

(History of Asafjah Ist.)

PACC.3476 Cat.374




Hikayat Tareekhi Afzaluddaula
Mir Ghulam Zainul Abideen - Nastaliq
(Historical stories of Afzaluddaula in Persain)
Cat.417
Catalogue of Oriental Manuscript Collection, Salar Jung Estate Library, Hyderabad-Dn.

حکایات تاریخی افضل الدوله

میر غلام زین العابدین۔ نستعلیق خوشخط

Hikayat Tareekhi Afzaluddaula

Mir Ghulam Zainul Abideen - Nastaliq

(Historical stories of Afzaluddaula in Persain)

٦

6

وحضرت غفران مکان بعد نظر جوان مردی و والا همتی

بهادر شو که در حقیقت بخصائل و فضائل محمود ستیاده

کرم وجود از خلاف و ساحران خود سبقت ربوده

برده نسبت بملازمان دیگر فزون اختصاص بخشیده

و یکی از محرران خمارخانه بذل و نوال وابسته به تنظ

دیگران حرف نیز دو نظری از آن بعوض تحریر بیارم

حکایت روزی تهور جنگ بیان فرمود وقتی

بحضرت بندگانعالی نظر با سراف مال عرض کردم

که این خدیو زمان لازم که از مصارف بیجا دست

بکشند که مبادا اعوذ الضرورت و بقضاء حاجت خلایق

امثال توارد تکالیف محفوظ و غیرها را مانند ارشاد

گوند

٧

7

گفته شما بر صواب اما چه کنم که اگر دریا را برای این اتفاق

یا هم برای ایثار به نظرم چندان مالیت نمی نماید فقط

افسوس چه دریا دلی یا آن واحد حباب وار سر

بگریبان خاک کشید و خاک حسرت بر سر [illegible] بخت

حکایت از زبان تهور جنگ بهادر [illegible]

مرد بد معاش به محل سرای حضرت بندگانعالی علی الغفلة

بتقاضای مستی و سرگرانی داخل شد و گرفتار آمد

او را بملاحظه حضرت در آورده عذر استغفار نمود

که چه مردی او گفت که از بنی فاطمه ام شما سمیع [illegible]

حکم آزادی نفاذ یافت و ماما عرض کرد اگر

بدین نسخ رستگاری هر کس و ناکس شود [illegible]


عقدہ کشا
Aqd Kusha
Nastaliq-19th Cent. (A book on Music in Persian)

عقد کشا

نستعلیق ۔ ۱۹ویں صدی ۔ (فن موسیقی پر فارسی تصنیف)

Aqd Kusha

Nastaliq-19th Cent. (A book on Music in Persian)

PACC- 4648 1419 CAT 2498

68

69


دستور العمل سلطان جهان
خط شکسته نستعلیق ۱۸ ویں صدی
(تیر اندازی پر فارسی تصنیف)
Dastural Amal Sultan Jehan
Shikasta Nastaliq-18th Cent. (A book on archery in Persian)
PACC- 1452
CAT.4521

از گردان بیت سیوم که دران ثلاثی فاصل هفت و دو ثلاثی آخر و یک
رباعی ثلاثی دتاکها دناگته دناگدِ دتا دِنه دتاکت دتا
و تا تره الفاظ ثلاثی آخر دتا تن نا دتا تونا الفاظ رباعی
الفاظ از گردان بیت چهارم که دران هفت ثلاثی فاصل
لفظ رباعی آمده اند ثلاثی فاصل دهن تر دهن کته دهن
دهن دنه دهن کٹ دهن کر دهن تره الفاظ رباعی
دهن کهلان دهن تا دهن نا دهن کهی دی تا دهن کهی
دهن کهی تن نا الفاظ از گردان بیت پنجم که دران ثلاثی فاصل
سه و ثلاثی آخر یک و هفت رباعی و دو خمس الفاظ ثلاثی
دهن دهار دهن کته دهن تره ثلاثی آخر دهن دگه
رباعی دهن کهی دهن تا دهن کت دی دهن کهی تن نا

دهن گهد به دهن کہڑان دهن کهلان الفاظ خمس دهن کن تک
دهن گر کته الفاظ از گردان بیت ششم که دران یک ثلاثی
فاصل و چهار لفظ رباعی و هفت الفاظ خمس ثلاثی فاصل
دهت دهار الفاظ رباعی دهت کته نا دهت نا تن نا دهت تا تونا
دهت کتہ الفاظ خمس دهت نا کہڑان دهت نا کهلان
دهت نا کدنا دهت دنه نک دهت کٹ نک دهت نا کرنا
دهت تره کته تمام شد بیان ثلاثی و رباعی وغیره پس آن شصت
دو لفظ که در آخر اصل پنجم در رساله مذکور نوشته بود ندار خساب
سی و یک جفت که در سطر اول لوزن به و دو سطر ثانی موزون
بیان شده بودند پس بیشتر در انتها الفاظ مقفا هم آمده اند
ترکیب و تعلیل آن تا بدین نوع است که همه موزون آن همراه میشوند ایشان

شمس الاصوات

خوشحال خان کلاونت

(نستعلیق معمولی)

Shamsul Aswat

Khushhal Khan Kalawant - Nastaliq

82

83

در همین چند روز در وقتی که بر سر غلجی سواری کردیم مهمندان
با گوسفند و مال و اهل و عیال خود در یک فرسنگی لشکر بودند اکثر
بجهت تاختن آنها بجد شدند همین را ملاحظه نموده من رضا نشدم
صباح ان شاء الله تعالی از مال افغان یاغلجی باشد انقدر
بردم لشکر روزی کرد که در هیچ جا نبود انقدر غنیمت
بوده از قلات گذشته فرود آمده ازین سوداگران برسم
پیشکش لکان خریب گرفته شد خان میرزا را که بعد از گرفتن
کابل بطرف خراسان رخصت داده شده بود دیگر عبد الرزاق
میرزا که در وقت برآمدن از خراسان آنجا مانده بود بعد از
گذشتن از قلات این دو میرزا از قندهار گریخته آمدند میرزا
بهار میرزای پسر جهانگیر میرزا که پسر محمد میرزا باشد مادرین پیر محمد میرزا
همراه این میرزایان آمده ملازمت کرد شاه بیک مقیم خطها
فرستاده شد که بسخن شمایان اینجا آمدیم پیش اوزبک یاغی
یکباره خراسان را گرفت باشید هر طور صلاح دولت او باشد
باتفاق و صواب دید شمایان قرار داده شود از خط نوشتن

منکر

منکر شده روستاهیانه و درشت جوابها فرستادند از آن روستایی
گریها یکی این بود که در خطی که بمن نوشته بود بر پشت آن خط روی
که امرا با امرا جنگ امیر کلان مرتبه بزرگ بخورد با بر تر امیری جای که مهر میکنند
در میان کاغذ آنجا مهر کرده فرستاده بود اگر اینچنین روستاهیانه
حرکتها نمی کردند و این نوع درشت جوابها نمی فرستادند کار بانجا کجا
میرسید چنانچه گفته اند ستیزه بجای رساند سخن که
ویران کند خان و مان کهن از همین بسته های ایشان و روستایی
گریها بود که خان و مان خودها را که چهل ساله آمان و جمعیت خود را
بر باد دادند در نواحی شهر صفا یک روزی در میان اردو غوغای
غلطی افتاد همه مردم لشکر یراغ پوشیده سوار شدند من بغسل
و طهارت مشغول بودم امرا اضطرابهای بسیاری کردند فارغ
شده سوار شدم چون غوغای غلط بود بعد از لحظه تسکین
یافت از آنجا کوچ بر کوچ گذشته و آمده در گذر فرود آمدیم اینجا هم
بر خند طرح سخن گفتن انداخته شد بر واکرده همان طور مقام
سرکشی و عناد بودند دو سه نوبت آنها که بهر طرف رایی داشتند غرض

در همین چند روز در وقتی که بر سر غلجی یواری کرده بودیم مهمندان
بگوسفند و مال و اهل و عیال خود در یک فرسنگی لشکر بودند که از
جهت گرفتن آنها ایلغار شد همین را ملاحظه نموده من نیز فال گرفتم
صبح ان شاء الله تعالی از مال افغانان یاغی باشد آنقدر
بمردم لشکر روزی گردد که در هیچ جا [illegible] اینقدر غنیمت
نبوده از قضا که گذشته فزود آمده و ازین سود کردن مردم
پیشکش [illegible] خبر گرفته شد خان میرزا را که بعد از فتح
کابل بطرف خراسان رخصت داده شده بود و دیگر عبدالرزاق
میرزا که در وقت برآمدن از خراسان آنجا مانده بود بعد از
گذشتن از قضیات این دو میرزا از قندهار گریخته [illegible]
چهار میرزای پسر جهانگیر میرزا که پسر محمد میرزا باشد و این محمد میرزا
همراه این میرزایان آمده ملازمت کردند. یک مقیم [illegible]
فرستاده شد که سخن شاه بیگ [illegible] آمدیم [illegible]
بجانب خراسان را گرفت [illegible] هر طور صلاح دولت
باتفاق و صواب دید شما باز قرار داده شود از خط نوشتن [illegible]

منکر

منکر شده روستا بسیار و رفت جواب فرستادند از آن [illegible]
که جا [illegible] این بود که خطی که بمن نوشته بود بر پشت آن خط [illegible]
که او را با امرا چگونه امیر کلان مرتبه [illegible] امیری [illegible]
فرمان [illegible] مهر کرده فرستاده بود اگر چنین روستا [illegible]
[illegible] این نوع درشت جوابها فرستاده [illegible]
[illegible] گفته ستیزه بجای رسد سخن [illegible]
ویران کند خاندان کهن از همین ستیزهای [illegible]
که [illegible] خاندان خود را [illegible] آن جمعیت [illegible]
برباد داد و در نواحی شهر [illegible] روزی در میان اردو غوغا
[illegible] افتاده مردم لشکر [illegible] پوشیده و سوار شدند من [illegible]
[illegible] مشغول بودم امرا [illegible] بسیاری [illegible]
شده سوار شدم چون غوغای غلط بود بعد از [illegible]
[illegible] از آنجا کوچ [illegible] گذشته و آمده در [illegible] فرود آمدیم [illegible]
[illegible] سخن گفتن انداخته شد [illegible] و همان طور [illegible]
[illegible] بوده [illegible] که بر طرف [illegible]

Padshahnama

PACC. 3517

PACC. 517

157

[illegible]

156

[illegible]


Ahwal-e-Khawaqeen

Muhammed Qasim - Hashafiq 19th Cent A.D

(History of Mughal in Persian)

[illegible]

[illegible]



Hukm Nama-e-Tipu Sultan
(Royal orders of Tipu Sultan in Persian)
Ordinary Script - 1200/1800. A.D
17
16


مجموعه
۱۲۰۰/۱۸۰۰ء
Majmua
1200/1800 A.D.
(Collection of books on Medicine)
PACC- 1602
CAT 4408

62



طالع جهه اسیم جهت کاویرانی نام دیو است مقرر آمده

ولقب در خانه ویران نشیم هر کارمرد و زن و کودک قدر وقت

یافت بکشد سخت شوم ولرزه و تب کند لم و بهوش

مدام سخنهای بی بن زیود در زبان است علاج

مزراس

63

من ابتیسکل انار دکل صد برگ وکل ضیا در اعضا مرا بی

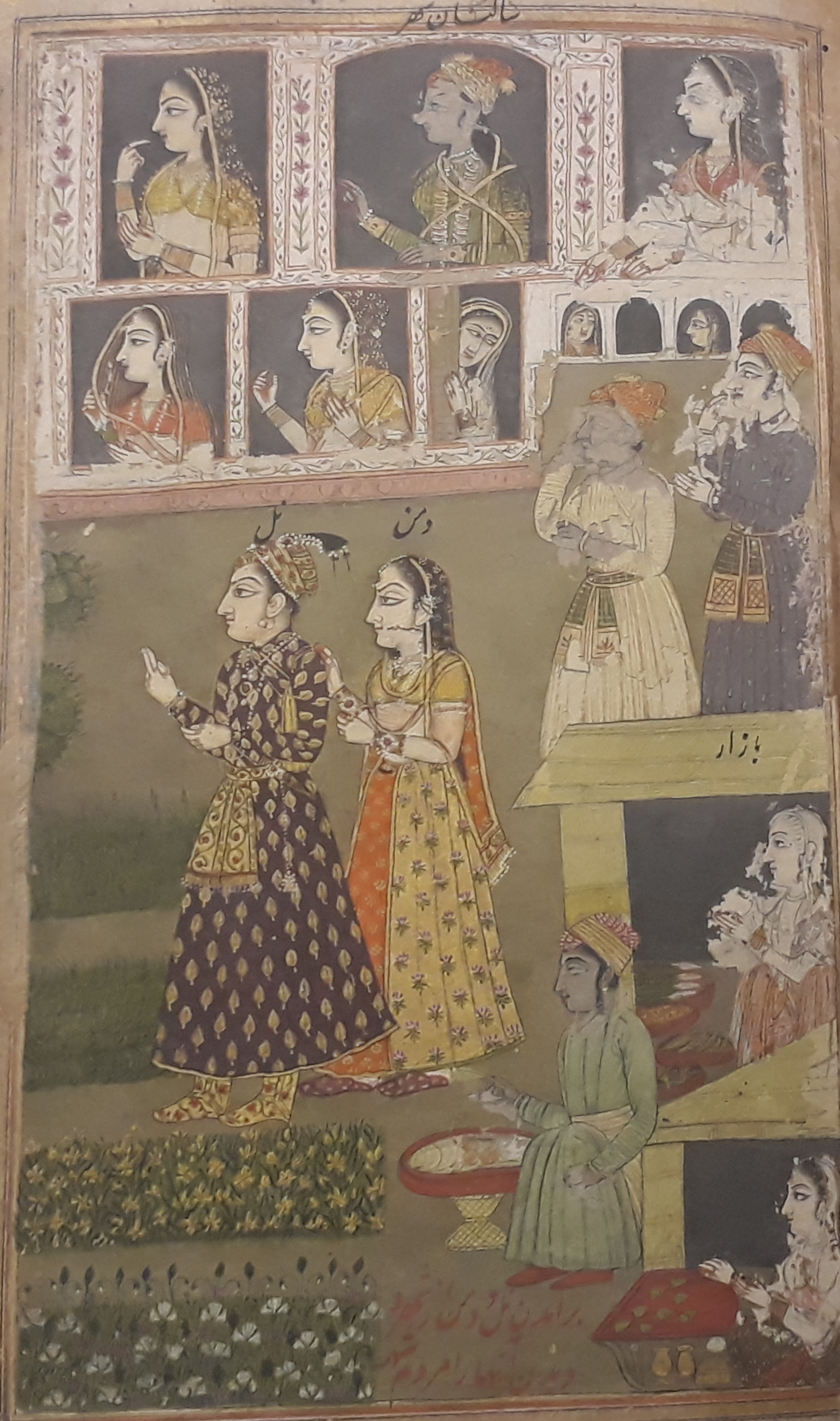
بماند جانب مشرق اندازند وعمل هیدوجامه پاک پوشند

وانتمو نقش در بار دبندد و بکلام الله تعالی سجت شوند



طالع سرکانه بجادم مار شنالک نام دیو است مقرر آمده وکفت





...ل و دمن از شهر تنها سر و و افسوس نمودن اهل شهر بر حالت آنها

...فریاد کنان برآمد از شهر	فریاد برآمد از دل دهر
...بستند تیغ پیش و پس را	با او نگذاشتند کس را
...سفرش بجز دمن نه	هم جلوه بجز دمن نه
...که ز گل شدی در آزار	پر آبله شد ز خاره و خار
...اک سپری فکنده می زد	بر گردش بخت خنده می زد
...بخت ترانهای اندوه	که دشت بزیر پای و گه کوه
...ود تبارک من اپسر	دیگر من و خاک دهر بر سر
...غم که دریده ناگهش گوش	بیگانه و آشنا در افسوس
...جلوه آن برهنه پایان	مردم همه پشت دست خایان
...یک روان در آن دو دوام	افتاده جدا ز خورد و آشام
...تشنه لبی بکشته آتش	وز هیچ رسی جگر کبابش

۵ و و ۸ ۱۹۱۱۱۱ ک ۵۹۱ و ۵۱ ۲۱۱ و و ک ۱ ۴ ۵۵ و ۱ و ۱ ۵

۱۱۰۲



طالع جوزا سیوم جهت کدیزانی نام دیو سست مقرر آمده

دلقت در خانه ویران نشیم هر مرد زن و کودک در وقت

یافتن بکهو سخت شوم و لرزه و تب کند نام و بهی ...

علاج تمام سخنهای بر بت نیی و در زبان سست

منتر این است

من انست کلی انار و گل صد برگ و گل حنیا در اعضا مرا می

مالد جانب مشرق اندازد و غسل دهد و جامه پاکیزه پوشاند

و ان تعویذ نقش در بازو بندد و بکرم الله تعالی صحت شود

۸۱۴ خ ۱۵ ۱ د ۱ ح ۱۱ د ۵ ۲ ۵ ۱۱ ۵ ۱۹۱۹۱۱۱ ۷ ۱۰ ۰ ۲

۱۱ ۱ ۴ ۱ د ۱ د ۱ ۷ ۵ ۵ ۸ ۱۱۱ ح ۱۹۱۱۱۹ ۶ ۲ ۱۱۹۱ ۷ ۱ و ۱ و



طالع سرطان اول مارسنگی کار نام دیو سست مقرر آمده و گفت


پھول بن
ابن نشاطی
نستعلیق۔ ۱۰۶۶/۱۶۵۶ء
Phool Band
Ibn-e-Nashati
Nastaliq - 1066/1656 A.D. (Poetic collection of Ibn-e-Nishati in Urdu)
UACC 786
CAT 753

تاریخ بنگالہ

منشی سلیم اللہ - عمدہ نستعلیق ۱۸ویں صدی ء

Tareekh-e-Bengala

Munshi Saleemullah - Nastaliq - 18th Cent.

History of Bengal in Persian

از غیرت و حمیت نام و خطاب تبدیل ننمود و باستغنای تمام
جواب نوشت که پیر غلام را آرزوی نام و خطاب دیگر نیست
خطابیکه بخشیده پادشاه عالمگیر است ترک نمیتوانم نمود

بعد انتقال سید رضی خان دیوانی صوبه بنگاله بمیرزا اسد
خلف شجاع الدین محمد خان ناظم اودیسه که از بطن [illegible]
جعفر خان بود باستدعای قائم مقام دیوان سلطان
فسخ سیر تفویض یافت و میرزا مذکور بخطاب سرفراز
خانی مخاطب چون ضابطه پادشاهی است که بعد فوت نوابان
پادشاهی [illegible] و ضبط اموال [illegible] بضبط می آید و داخل

سرکار

سرکار والا میکردند و میراث او یک حبه بفرزندان
و اهل و عیال نمیرسید حتی که لاش او محتاج کفن میباشد
جعفر خان که [illegible] و سرفراز خان نبیره او بود
از آن اندیشه زمینداری بلده مرشد آباد قسمت [illegible]
چکله بیه از محمد امان تعلقه دار قسمت مذکور از زر جاگیر بنام
میرزا اسد الله عرف سرفراز خان خرید نموده اسد نگر
نام کرده داخل دفتر پادشاهی و قانون گوئی ساخت
و [illegible] تعلق مشهور شد زیراکه بعد زوال دولت [illegible]
[illegible] و سه روز اولاد او باشد و بعد ادای مالگذاری [illegible]
[illegible] تا آن [illegible] نام او بر جریده روزگار [illegible]
ماند در یک سال [illegible] جهانگیر نگر بمیرزا لطف الله داماد شجاع

راجه دلی (کل یگ تا شاهان دلی)

بنواری داس کائستھ

شکستہ نستعلیق ۔ ۱۷ویں صدی ۔ تاریخ ہند آغاز تا عہد سلطنت ۔ بزبان فارسی

Raja Dilli

Banwari Das Kayasth Mathur-Nastaliq - 17th Cent. A.D.

(Indian History up to Sultan Period)

PACC-3707 Cat.296

۳۷۰۷

2

راجه دلی

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

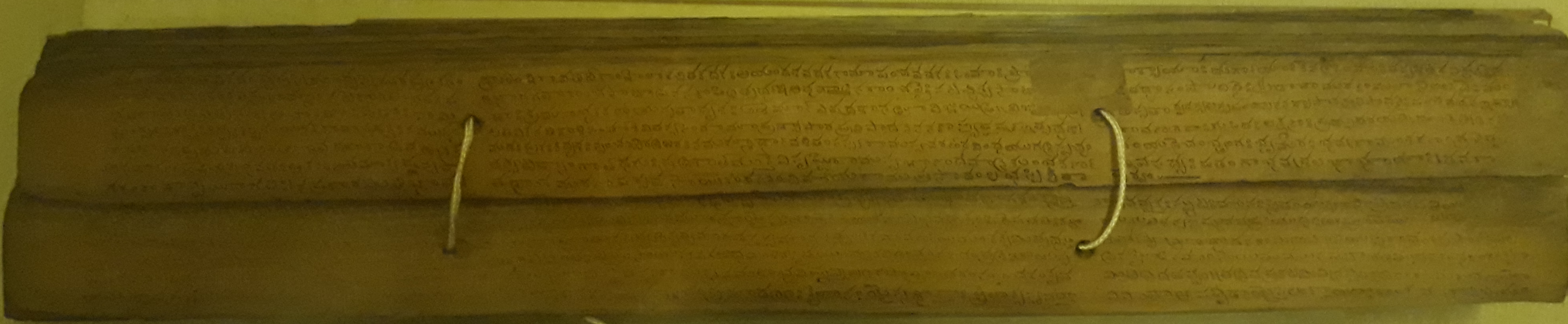
3

[illegible]

SRI RAMAYANA IN SANSKRIT TELUGU (Palmleaf)

Period : 20th Cent. ; Size: 42 x 3.5 cms.


Pages : 53 ; Acc. No. 02



EXTRACT FROM SRI BHAGWATGEETA IN SANSKRIT (Palmleaf)

Period : 19th Cent. ; Size: 45 x 3.5 cms.

Pages : 49 ; Acc. No. 03




EXTRACT FROM SRI BHAGWATGEETA IN SANSKRIT
(Palmleaf)
Period : 19th Cent. ; Size: 45 x 3.5 cms.
Pages : 49 ; Acc. No. 03




BOOK OF MEDICINE IN TELUGU (Palmleaf)
Period : 20th Cent. ; Size: 36 x 4 cms.
Pages : 18 ; Acc. No. 01


EXTRACT FROM CHIKAT ... ON MEDICINE
FEVER IN TELUGU & TAMIL (Palmleaf)
Period : 19th Cent. ; Size: 20 x 3 cms.
Pages : 11 ; Acc. No. 10
BOOK OF MEDICINE IN TELUGU (Palmleaf)
Period : 20th Cent. ; Size: 36 x 4 cms.
Pages : 18 ; Acc. No. 01


JOTISHAM & SWERASHITRUM ASTROLOGY
IN TELUGU (Palmleaf)
Period : 19th Cent. ; Size: 18 x 3 cms.
VAIDYA GRADHARM ON EYE MEDICINE IN TELUGU
(Palmleaf)
Period : 19. ; Size: 18 x 3 cms.
Pages : 34 ; Acc. No. 08
EXTRACT FROM VASTUGNAM PARKASHIKA
PIOSONOUS MEDICINE IN TELUGU (Palmleaf)
Period : 18th Cent. ; Size: 20 x 3 cms.
Pages : 52 ; Acc. No. 05


SRI VISHNU SATVANUM & KASHI VISHNU
SATYANUM IN SANSKRIT (Palmleaf)
Period : 19th Cent. ; Size: 22 x 3 cms.
Pages : 30 ; Acc. No. 04
EXTRACT FROM GAULI PHELAM MEDICINE IN
SANSKRIT (Palmleaf)
Period : 19th Cent. ; Size: 16 x 3 cms.
Pages : 09 ; Acc. No. 07
SIVA NANDA LAHRI ON RELIGION ADI SHANKER IN
TELUGU (Palmleaf)
Period : 19th Cent. ; Size: 21.5 x 4.5 cms.
Pages : 22 ; Acc. No. 09



مکتوب خواجہ معین الدین چشتی
Maktub Khawaja Moinuddin Chishtri(RH)
To Khaja Qutbuddin Bakhtiyaar Kaki(RH)
(Letters of Khawja Sahib Ajmeri in Persian) - Nask wa Nastaliq
CAT 3435
PACC- 780
بسم الله الرحمن الرحيم


٢٩٠ 2

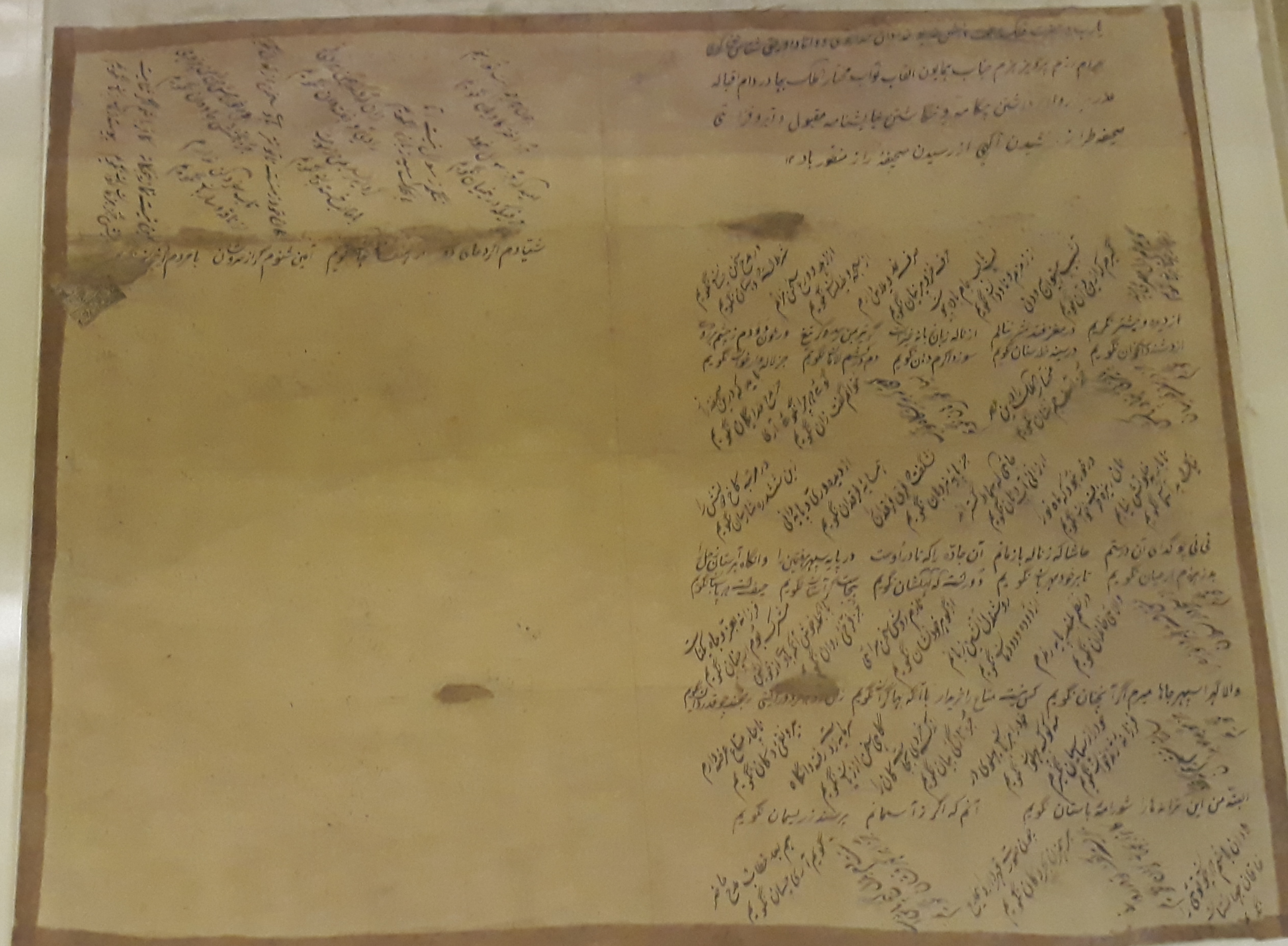
بسم الله الرحمن الرحیم

دوست همراز اهل یقین برادرم خواجه قطب الدین ولی ارشدک الله رب العالمین از
فقیر معین الدین بداند وحدت و رمزها و وحدانیت که رمز مخفی رسالت پناه
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است باعتقاد تمام و اعتقاد [illegible]
شنود که روزی نبوی صلی الله علیه و آله و سلم برای صدیق اکبر و حضرت امیر المومنین
مرتضی علی و امام حسن و امام حسین و سلمان فارسی و عمار و ابوذر و عبدالله [illegible]
بلال و [illegible] و یاران دیگر حاضر بودند [illegible] احوال [illegible] کمال [illegible]
[illegible] معانی رموزات و اشارات
[illegible] نصیحت [illegible] عمر فاروق حاضر بود [illegible]
[illegible] عمر فاروق [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] لا [illegible] یاران در تعجب ماندند [illegible]
[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] یاران [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] شیرخواره [illegible]

3 ۳

بگو را نشد زبان دارد تا که شیرخواره بکمال بلوغ برسد و بوقت بلوغ
و شربات [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
حدیث دیگر در مقام معرفت فرموده‌اند در مقام جبروت و لاهوت [illegible]
[illegible] فرموده‌اند قال النبی صلی الله علیه و آله
من عرف الله لا یقول الله ومن یقول الله لا
[illegible] یعنی هر که شناسد الله را نگوید الله و هر که گفت الله [illegible]
عمر گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این چه شناخت است [illegible]
[illegible] خدا [illegible] حضرت رسول فرمودند قال الله تعالی
انما الحکم یعنی خدا تعالی [illegible] هر حال [illegible]
[illegible] لازم آید [illegible]
عمر پرسید یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همراه کجاست ان الله
فرمودند فی قلوب العباد عمر پرسید دل [illegible] کجاست [illegible]
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند دل فی قالب الانسان [illegible]
یعنی قلب مجازی و قلب حقیقی [illegible] دل است [illegible]
[illegible]
[illegible] قلب حقیقی [illegible] حضرت رب العالمین [illegible]


تاریخ کرناٹک
Tareekh-e-Karnatak
Scribe Unsat Ali (Persian book history of Karnataka)
Shikasta Nastaliq 989/1581 A.D.
CAT-4587



قصیدہ مرزا غالب

نستعلیق-۱۹۰۰ء-مع مہر مرزا غالب

Qasida-e-Mirza Ghalib

Nastaliq-19th A.D. (With seal of Ghalib.)

PACC 4369 CA


Kitabul Qanoon


Gul wa Bulbul Ishqiya
Jaithmal Munshi Hindu
Nastaliq-1127 Fasli/1717 A.D. (Legendry love story in Persian)

علاجی نبودش دارو و درمان | علاجی نبودش جز افزون گشتن
بغیر از نبود هیچش درمان | بر مجنون نباشد توانا
چنین گفتند باید روز کاری | بسر بردن بدرد عشق یاری
چو باشد مبتلا در دیگر یاری | کشیدش باید از جان خریداری
بعقلی ندر خرابی اس نباید | با آبادی و راکاری نشاید
هر آنکس را نماید عشق مفتون | کند خانه نه ویرانه چو مجنون
بود در بیستون فرهاد و زاری | بر آن کوه کین از جان فکاری
گزیده جا میان کوهساری | بود مشغوف در ذکر نگاری
خیال عشق باشد بس محالی | نداند کس چنین باریک خیالی
دلی را کاندرو منزل کند عشق | رگ کار عالمش غافل کند عشق
بحسن یار سازد مبتلایش | بذکر دوست دارد جاودانش
نه در دل غیر معشوقش مرادی | نه با کس غیر ذکرش دل نهادی
خیال یار در هر دو جهانش | بود مونس دل و آرام جانش
بعالم در دلی پایان او را | خیال اکبرش درمان او را
ز دنیا و ز دین باشد فراغش | بگوی از دوست روز و شب سراغش
دل از عقبی و از دنیا بریده | براه عشق باشد آرمیده

نه امید بهشت و بیم دوزخ | میان هر دو باشد همچو برزخ
نگفته گوی عالم در نفور است | خیال دوست با حاضر حضور است
گریزان باشد از جای سلامت | سلامت خانه داند ملامت
بدرد و محنت و غم سازگار است | ز عشق و عاشقی خود یار غار است
به اشک سرخ و زردی رخ ورا کار | به آه گرم و دم سردی بود یار
ز اشک خونچکان و چشم خونبار | بها عاشقی را گرم بازار
چگویم شرح حال عشقبازی | نباشد کار غیر از جانگدازی
همین آغاز و انجامش همین است | دل غمگین و جان اندوهگین است
رموز عشق در گفتن نگنجد | بگوش اهل عالم هم نسنجد
اگر گویم و گر صد بار خوانی | ندانی چون نه عاشق بود دانی
یکی پرسید از شوریده حالی | چرا از سر کشتی هر دم بنالی
جوابش داد مرد از نکته دانی | اگر عاشق شوی آنگاه دانی
بگوش از ز نباید این حکایت | کنون از عاشقان آمد روایت
چو بشنید از درد عاشقانه بر شد | علاجش از طبیبان بی اثر شد
دو چشمانش ز باران خون بتر شد | دلش در روز و شب زیر و زبر شد
طبیبان حکیمان را براندند | بهر یک سیم و زر بیحد فشاندند


فالنامہ
Fal-Nama (A tract on divination)
[sent by Safavi ruler Shah Abbas to Akber the Great]
Ordinary script - 1147/1735 A.D.
PACC- 1574
CAT 4389



بھاکا (پوتھی پرگیان)
نستعلیق۔ ۱۲۵۰/۱۸۳۵ء
Bhaka (Pothi Paragiyan)
Nastaliq - 1250/1835 A.D.
(A book on Hindu religion)
UACC- 367
CAT.363


موپرب برمهه سرو با | نرانجن نرگن جگ گرو با
هو پربهو سرگور دیوا | نراکار اکاره بهیو ا
اقیار پربهو جگ دهارلو | دین جان کی بهگت ادهارلو
سوکهشم روپ دهیان من ماهین | دیکهی جگ کرتار گسائین

گیان

گیان مین پربهو اونهارون | جبرن انبج پر بران وارون
وه مورت مهمون باون | تو نرد یهه سو بهل لهلاون
نام پرتاب تین جگ تاری | ایسی جگ کی سرجن هاری
سرب مئی اور سب تین نیارو | سنسی سون من موه ادهارو

دب دشت پربهو دیکهی کینجی تاتهه سناتهه
ناتهه گهی کی لاج کر رکهه لیجی نج ناتهه

سری گیت گون سیس نوائین | جاتین سگم بده هوون باون


پنچ کرن
نستعلیق
Panch Karan
Nastaliq - 1260/1844 A.D.

رجوگن ستوگن تموگن شده ستو جاد
زبان ویکهری مدهما پسینتی پرا چار مقام
انکهه گلا چهاتی دماغ چار بهوگ ستهول
پرویک انند کیول چار حرف اکار اوکار
مکار ارده ماترا اب انکا اب ستهول وجود
حالت جاگنا سوکهل برهما گن رجو زبان ویکهری
مقام انکهه بهوگ ستهول حرف اکار یهه خاکی
وجود کی سرانجام یهه توبنین هی وجود سوکشم
حالت سپنا سوکل ویشنو گن ستو زبان مدهما
مقام گلا بهوگ پرویک حرف اوکار یهه سوکشم
وجود کا سرانجام یهه توبنین هی وجود کارن حالت
سکهپت سوکل مهادیو گن تمو زبان پسینتی مقام چهاتی
بهوگ انند حرف مکار یهه کارن وجود کا سرانجام


یهه توبنین



95

یهه توبنین هی مہا کارن وجود حالت اگاهی سوکل
مایا گن شده ستو مقام دماغ بهوگ کیول حرف ارده ماترا
یهه مہا کارن وجود کا سرانجام هی یهه بهی توبنین هی تو فقط
جیتن هی ایسی یهه چار وجود اور اسکا سرانجام ترد کی
بعد جیو یا جاتا هی اسکا بیاد توم پد شبل و جان
اب تت پد کا خلاصه سن اس جہان کی پیدایش کے اول
نرول
نرنکار گن بی مثال بی خطره ایسا پورن برمهه یعنی ذات تهی
وهاں مین ذات کو کیرا دکم هوا اوسکا نام شو اچ کرتی
مہا مایا اوسکو ذات نی احاطه کیا اوسکی نام ایشور
ایسا رکها گیا اور ایشور کو جہان هونا ایسی خواهش هوی
اوس خواهش کا نام اویکت اور اویکت بدلی مایا
اوسکو بهی ذات نی احاطه کیا تمام عالم کا روپ مین
هوون ایسی خواهش هوی اوسکا نام هیرن گربه

شغل عروج


ارشادنامه
برہان الدین جانم . نخ۔ ۱۱۵۱/۱۷۳۹ء
Irshad Nama
Burhanuddin Janam
Naskh - 1151/1739 A.H. (Urdu book on Sufism)
CAT 206
UACC- 174






NATARAJA
14th Century A.D.
South India
5


VISHAPAHARANA
14th Century A.D.
Vijayanagar
405-XLII
4